



روزانه ها ...



خانه قلم ها پیوندها



آرژاد (م) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب، نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ؛ تنها برای خواندندست و ...

2-525

### مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

4- استورمن : مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی ؛ 5- شارل بتلهایم / برنار شوانس : استالینیسیم ، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی ؛ 6- شارل بتلهایم / برنار شوانس : درباره ایدئولوژی « شیوه تولید سوسیالیستی » ( مترجمان 5 و 6 : م. صبا و ا. هرمزی [ فریدون ایل بیگی ] )



## فهرست

صفحه	عنوان
۷	در باره مطالب این شماره :
۲۰	«انقلاب ایندولویژیک» مجلدهین: روانشناسی اجتماعی نوتالیاریسم و منتخب میماتی اشاع
۹۹	ملاحظات فنی درباره ایندولویژیک و مسئله شرق ۲ - کنگره دوم کمپرن - بروسی استاد
۱۷۰	آب در خوابگاه مورچگان : «ترویای یکرانه لیبرالسم وحدت کمونیستی» نگاهی به نقد گروه ای از «حزب کمونیست ایران»
۲۳۸	تواری حضرت امام ! پک داستان کوبه
۲۵۱	مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی
۲۶۴	۴ - مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی - استورمن ۵ - استالینسم ، ایندولویژیک و سرمایه داری دولتی - خورل بلهیم ، برنارنفرانس
۲۹۲	اسلام در بطن چند شرایط اجتماعی بوجود آمد ؟ ۳ - مروزی در کتاب «محمد از ماکسیم رودنکو»



اندیشه رهایی ، نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی ، زیر نظر و با مسئولیت کمیته خارج از کشور این سازمان منتشر می گردد .  
اسامی نویسندگان و مترجمان ایرانی ، همگی اسامی مستعارند و هرگونه تشابهی با اسامی افراد حقیقی صرفاً تصادفی است .

## مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۴

### مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی

#### استورمن

همه‌ی اصلی تمام نظریه‌های انحطاط یا انحراف (۱) شیوه‌ی تولیدی در شوروی ، این فرض است که مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی اقتصادی ، ذاتاً دارای خصلت سوسیالیستی هستند . بنا براین ادامه‌ی وجود این دو ، دلیلی قطعی می‌شود براین که شوروی به جامعه‌ای طبقاتی تبدیل شده است و بوروکراسی طبقه‌ی حاکم جدیدی نیست . این دیدگاه ، که تروتسکی در «تعلیقات» که به آن خبانت شد (۱۹۳۶) آنسرا به تفصیل بسط داد ، هنوز در تحلیل درست‌مندان چشم‌خورد . استدلال اساسی بر علیه این نظریه توسط بیرونو ریزی (۲) ، تروتسکیست‌های ایتالیائی ، در دهه‌ی ۱۹۲۰ بیان شد :

«تروتسکی بنا می‌گوید که شوروی با معیارهای یک دولت کارگری که در برنامه‌ی ما بیان شده تطابق ندارد . تاریخ روند انحطاط دولت کارگری را به‌شما نشان می‌دهد . به فرض انحطاط دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا ، چه چیزی باقی می‌ماند ؟ تروتسکی پاسخ می‌دهد : «ملی شدن مالکیت» و برنامه‌ریزی اقتصادی . بسیار خوب . ولی چرا این دو به حیات خود ادامه می‌دهند ؟ آیا آن‌ها به پیشبرد تحقق سوسیالیسم یاری می‌رسانند ؟

خیر ، روشن است که ، همان‌طور که تروتسکی تأکید می‌کند ، چنین نیست . پس عملکرد آن‌ها چیست ؟ خوب ، اگر مالکیت ملی شده و برنامه‌ریزی اقتصادی هنوز وجود دارد ، باین خاطر است که در خدمت منافع رژیم حاکم قرار دارد . در حقیقت برای بوروکراسی شوروی به هیچ وجه دلیلی وجود ندارد که این نوآوری‌های انقلاب اکثر را از میان بردارد ، بالعکس ، او برای حفظ آن‌ها دلایل سیاسی و اجتماعی دارد . از لحاظ سیاسی صلاح است که به پرولتاریا این توهم را بدهد که مالکیت ملی شده متعلق به طبقه‌ی کارگر است ، از نظر اجتماعی برای بوروکراسی شوروی است که از تضاد با منطق رشد نیروهای مولده اجتناب کند \* (۳) .

اشتباه تروتسکی و مریدان او اینست که آنان نمی‌توانند تصور کنند که یک جامعه‌ی طبقاتی صنعتی می‌تواند سرمایه‌داری باشد . بنظر آنان ، شالوده‌ی استعمار تشبها می‌تواند بر مالکیت خصوصی قرار گیرد ، بدین ترتیب مالکیت دولتی بطرز اجتناب ناپذیری ماهیت سوسیالیستی است . ولی این نتیجه‌گیری بر اساس تشریف‌های (۴) خود تروتسکی است ، نه بررسی مشخص تاریخ شوروی . تروتسکی و مندل اصل مالکیت دولتی را به شیوه‌ای کاملاً مجرد بکار می‌برند ، در چهارچوب این مفهوم ، نوع مشخص جامعه‌ی شوروی و مناسبات تولیدی آن هرگز بطور واقعی مورد بررسی واقع نمی‌شوند .

با وجود این ، شواهد فراوان تاریخی نشان می‌دهد که طبقه‌ی حاکم می‌تواند بر اشکال غیر سرمایه‌داری مالکیت بنا شود . معبداً اگر ما مفهوم تروتسکی را بپذیریم که یک طبقه‌ی حاکم واقعی مستلزم وجود مالکیت بمعنای دقیق (۵) سرمایه‌داری است ، این اصطلاح است ، آنگاه سرمایه‌داری تنها جامعه‌ی طبقاتی تاریخی می‌بود . فقط در سرمایه‌داری ، مالکیت خصوصی بمعنای اختیار (۱۶) کامل اقتصادی بر هر چیز است ، در جوامع ماقبل سرمایه‌داری ، مالکیت همیشه شامل ترکیب پیچیده‌ای از عوامل اقتصادی و سیاسی است . اگر قرار بود تعریف محدودی از مالکیت اقتصادی را به عنوان تنها معیارمان در ارزیابی از جوامع ماقبل سرمایه‌داری بکار ببریم ، خامس آن‌ها را می‌توانستیم بخشی از یک شیوه‌ی تولیدی بحساب آوریم . ولی از آنجایی که تاریخ حقیقی چنین سیری را طی نمی‌کند ، در یک تناقض گرفتار می‌شودیم . بسیاری آندرسن (۷) در تحقیق خود درباره‌ی دولت مطلقه ، نظریه‌ی روشنگرانسه‌ای درباره‌ی این مساله عرضه می‌کند :

«حل این معما ، که روشن است هنوز مورد توجه قرار نگرفته ، در تعریفی است که مارکس برای صورتبندی‌های اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری ارائه

برقراری مالکیت خصوصی واقعی و سرمایه داری در کارخانه ها ، مطلقاً ناسیسات تولیدی را در شوروی دچار اختشای خواهد کرد ، زیرا اقتصاد شوروی تنها بمناسبت يك مبنیوی پیکارچه و دارای سلسله مراتب می تواند صل کند - از این رو ، همانطور که مارک زاکوفسکی (۱۳) ، مارکسیست مجاری بیان می کند :

"اصلاحات (دهه ۱۹۶۰) در بازار ، تنها تغییرات در ارتباطات وابستگی (۱۴) درون سیستم تنظیم کننده است ، و حتی تاخیری بسیار شالوده های بنیادی آن وابستگی نمی گذارند ، حتی متهورانه تریسمن برنامه ها تا آن حد پیش نرفت که چهار چوب بنیادی (۱۵) اقتصاد شروع شوروی را که در آن انحصار ، اخراج ، پاداش و تنبیه مد بران مواسات توسط مقامات مرکزی صورت می گیرد ، مورد سؤال قرار دهد" (۱۶) .

طبقه ی حاکم شوروی همگونی نیست ، این طبقه بصورت سلسله مراتب رسمی تحت رهبری دستگاه مرکزی دولت سازمان یافته است ، دستگاه مرکزی نه فقط قدرت سیاسی بلکه بیان مشروع عقاید سیاسی را نیز در انحصار خود دارد ، تمام این با ورود تشبیه مستقل و مالک به درون طبقه ی حاکم به خطر می افتد .

وولف بارو (۱۷) در تحلیل خود از سوسیالیسم اروپای شرقی ، اصطلاح "مناسبات تولیدی سیاسی - بوروکراتیک" را بکار می برد و بدین ترتیب نشان می دهد که نظام ، در عین حال سیاسی ، بوروکراتیک و اقتصادی است - تمایز وجوه ملکسرد سیاسی و بوروکراتیک اهمیت دارد - بعنوان مثال ، مدل هرگز مفیوم بوروکراسی را صرف نمی کند ، برای او و بسیاری دیگر ، بوروکراسی ، اصطلاحی توضیحی است نه شوریک ، ولی اگر بوروکراسی را مانند ماکس وبر (۱۸) بعنوان يك نظام تصمیم گیری متکی بر قواعد ، ربه ها و مسئولیت های ثابت تعریف کنیم ، در اینصورت باید کاملاً روشن باشد که نظام برنامه ریزی شوروی به هیچ وجه يك بوروکراسی نیست - درحقیقت با وجود این که عده ای از اصلاح گران (۱۹) تکنوکرات شوروی مکرراً تلاش کرده اند روند برنامه ریزی را به ایده آل وبری نزدیک تر کنند ، کوشش های شان همواره بسیار متعلق سیاسی نظام تنگ داشته است ، یکی از اصلاح گران مشهورتر شکسردف (۲۰) بود که در رساله اش درباره ی اقتصاد و قانون ، کوتاه ی دولت در تناز بین ماکسیم "برنامه" و "قانون" را مورد حمله قرار داد - او استدلال می کرد که برنامه ریزی باید قابل کارکرد (۲۱) و انعطاف پذیر باشد ، در حالی که هنجارهای قانونی (۲۲) می باید سخت و تغییرناپذیر باشند - لوپین (۲۳) با تفسیر گفته های شکسردف ، این نکته را بصورت زیر تشریح می کند :

"مدیریت برنامه که فعالیتی بس مهم است ، از حیطه ی نظام حقوقی

کردن" (۲۴) برنامه ریزی در شوروی ممکن است در مفهوم دقیقاً اقتصادی آن عقلایی ، نباشد ولی مطلقاً بعنوان شیوه ای از حاکمیت طبقه ی ، ملکره وسیعی دارد (۲۵) . بگذارید بحث را با اظهار نظر کوتاه ی درباره ی رابطه ی بین برنامه ریزی متمرکز اقتصادی و دموکراسی سیاسی خاتمه دهیم . غالباً اظهار می شود که این دو منافی یکدیگرند ، یعنی برنامه ریزی اقتصادی واقعی و عقلایی بدین دموکراسی غیر ممکن است - دموکراسی بورژوازی صرف نظر از تمام نقس های خود ، ماکسیم تصحیح و کنترل داخلی را در اختیار طبقه ی سرمایه دار می گذارد - درست است که تاخیر این ماکسیم در حیطه ی محدودیت های طبقه ی دولت بورژوازی است ، ولی در چهار چوب این محدودیت ها بخوبی عمل می کند - دولت شوروی حتی در چهار چوب محدودیت های ناشی از خصالت طبقه ی خود ، فاقد ماکسیم برای تصحیح و کنترل داخلی است - نتیجه ، اگر مهارت بارو را بکار بگیریم ، نظام "بسی مسئولیتی سازمان یافته" است که در حقیقت تداوم اشتباهات بزرگ - اثر نتوان گفت ، باز تولید بسط یافته ی خطاها - را تضمین می کند - بارو سؤال می کند : "خصیصه ی علمی برنامه ریزی کجا متوقف می شود؟" و آنگاه پاسخی طمعه آمیز به سؤال خود می دهد :

"در مقامات یعنی قبل از آن که آغاز شود ، این مقامات ، که مفسسودم از آن اولویت ها و ارجحیت هائی است که در شروع برنامه در نظر گرفته می شوند ، تا مادامی که منافع اشتی ناپذیر در جامعه وجود دارد ، بسسه هیچ وجه نمی توانند به شیوه ی علمی تعیین شوند" (۲۸) .

بظرف بارو ، برنامه ریزی اقتصادی در نظام مبتنی بر سازش بین منافع متضامرض ، آنگونه که حکومت مرکزی تعیین می کند ، بطرز اجتناب ناپذیری قربانی نهی گرایسی و "نوع سیاسی کردن" خواهد شد - ولی اگر سازش بگونه ای مغایرت - بطرفیسی "عقلایی" نرو با "کارکرد اقتصادی" بیشتر - سازماندهی میشد آنگاه طبقه ی حاکم مجبور میشد از انحصار خود بر قدرت سیاسی و بیان قانونی عقاید صرف نظر کند - و این کار ، بخصوص که تسلط آید نولوی نرهنگ رسمی در چنان سطح نازلی است ، نوع المعاده خطرناک می بود - نمی توان گفت که نتایج اصلاحات - چه از طریق اسطالین زدایی سال ۱۹۵۶ در اروپای شرقی و چه بعد از طریق بهار پسرارگ - هشدار برای طبقه ی حاکم شوروی نبوده است - و بدین ترتیب طبقه ی حاکم در مخصه ی دشواری گرفتار میشد : از طرفی قادر نیست تضاد های اقتصادی و اجتماعی موجود را بدون آن که روندی از "دموکراتیک تر کردن" وضع را در پیش گیرد حل کند و از طرف دیگر قادر به نیال کردن چنین سیاست هائی بدون در خطر انداختن موقعیت خود نیست .

می کند - تمام شیوه های تولیدی در جوامع طبقاتی قبل از سرمایه داری ، مازاد کار (۸) را از طریق جبر فوق اقتصادی (۹) از تولید کنندگان بلاواسطه کسب می کنند - سرمایه داری نخستین شیوه تولیدی در تاریخ است که در آن ابزاری که مازاد را از تولید کننده ی مستقیم کسب می کند ، به شکل "کاملاً" اقتصادی - قرارداد دستزد است - تمام شیوه های استثنای پیشین از طریق "نمازهای فوق اقتصادی" : خویشاوندی ، عادات و رسوم ، مذهبی ، قانونی یا سیاسی عمل می کنند - بنا براین ، اصولاً جدا کردن آن ها با این شکل از مناسبات اقتصادی همواره غیر ممکن است - "رویناهای" خویشاوندی ، مذهب ، قانون یا دولت لزوماً وارد ساختار تشکیل دهنده ی شیوه ی تولیدی در صورت بندی های اجتماعی ماقبل سرمایه داری می شوند - این رویناها مستقیماً در رابطه ی (۱۰) "درونی" کسب مازاد مداخله می کنند ، در حالی که بعکس در صورت بندی های اجتماعی سرمایه داری ، که برای نخستین بار در تاریخ اقتصاد را بصورت يك نظام بنظر جامع مجزا می سازد ، این رویناها پیش شرط های "برونی" آنرا فراهم می کنند - در نتیجه شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری را نمی توان جز از طریق روینا های سیاسی ، قانونی و آید نولویک آن ها تعریف کرد ، زیرا این (رویناها) هستند که ، نوع جبر فوق اقتصادی را که بیان کنده ویژگی آن هاست تعیین می کنند" (۱۱) .

در حقیقت استدلال آندرسن را نه فقط برای صورت بندی های ماقبل سرمایه داری ، بلکه برای شیوه های مابعد سرمایه داری نیز می توان بکار برد - با توجه به گرای پیشین نیرومند بسوی اجتماعی شدن (۱۲) پیشتر تولید ، مطلقاً می توان انتظار داشت که تمام شیوه های تولیدی مابعد سرمایه داری ، نمایانگر شکلی از مالکیت دولتی و حشد معینی از برنامه ریزی مرکزی باشند - بدیهی است در اینصورت اگر معیارهای مسا مانند معیارهای تروتسکی فقط مفاهیم مالکیت دولتی و برنامه ریزی اقتصادی باشند ، نمی توان شیوه های تولیدی را از هم تشخیص داد - تصریح کنیم : مشخص کردن ماهیت مناسبات دولتی در يك شیوه ی تولید متکی بر مالکیت دولتی ، بدون اشاره به نظام سیاسی غیر ممکن است -

مناسبات تولیدی جامعه شوروی ، آشکارا بیانگر ترکیبی از (عوامل) اقتصادی و سیاسی است - اعضاء بوروکراسی شوروی بواسطه ی موقعیت خود در نظام سیاسی - اقتصادی ، بخشی از طبقه ی حاکم هستند ، این واقعیت که آن ها بعنوان فسرده ، "مالک" سهمی در ابزار تولید نیستند ، به هیچ وجه از این نقش نمی گاهد - در واقع

واقعی بدور افتاد - يك فعالیت اقتصادی مانند برنامه ریزی ، بجای آن که بخودی خود يك قاعده ی قانونی باشد ، که بود ، می بایست در يك چهار چوب روشن قانونی قرار داده می شد - قانونی بودن در حیات اقتصادی ، شرطی برای فعالیت سالم اقتصادی می بود -

"شکسردف نظرات شجاعانه ای ابراز کرد - او روشن کرد که دخالت نامناسب و خود سرانه ی دولت در اقتصاد می بایست متوقف شود - فرمول های قاطع او ، اشارات ، مقصود یا اندیشه های پنهان کل گروه اصلاح گران را آشکار ساخته - آنان همگی اظهار می دارند که تغییرات در اداره ی اقتصاد ، لزوم تعریف مجدد نقش دولت را ایجاب می کند" (۲۹) .

اقتصاد و قانون شکسردف در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت - یکسال بعد رویداد های

جکسولواکی (۳۰) گواه قاطعی بود بر نتایج سیاسی اصلاحات اقتصادی - بنابراین مساله ی اصلاحات در شوروی موضوعی بسیار متناقض است - و این سه تویه ی خود بازتابی است از ماهیت پیچیده ی خود نظام برنامه ریزی که حداقل سه شیوه ی ملکره را در هم می آمیزد :

۱- "قانونی" اقتصادی مستقل ، هم در نظام بازار رسمی و با برنامه عمل می کنند و هم در بحران های غیر رسمی واقعی -

۲- در دستگاه برنامه ریزی ، يك منطق بوروکراتیک وجود دارد که نیروی محرک خود را ایجاد کرده و مشکلات جدیدی بوجود می آورد که بخود حیطه ی اقتصادی بسسسط می یابد -

۳- نظام ، بعنوان شیوه ای از حاکمیت طبقه ی عمل می کند - اگر قرار باشد پایگناه اجتماعی رژیم دست نخورده ی باقی بماند ، باید شرایط مادی اساسی معینی تحقق یابد - ولی این کار باید به شیوه ای انجام پذیرد که خطری برای انحصار سیاسیسی طبقه ی حاکم ایجاد نکند -

بخاطر شیوه ای که انحصار سیاسی سازمان می یابد و حفظ میشود ، بسسستری برنامه ریزان بسیار دشوار است که خود را با مشکلات پیچیده ی ناشی از منطق اقتصادی و بوروکراتیک نظام تطبیق دهند - هر تلاشی برای ایجاد اصلاحات ، منجر به محدود کردن حیطه ی بوروکراسی ، تحلیل قدر ترده های میانی و بالایی می شود و آزادی کثری در اختیار رهبری کل برای بهره برداری سیاسی از ضمیمات اقتصادی قرار می دهد - ولی دقیقاً چنین استفاده ی مستقیم سیاسی از اهرم های اقتصادی است که طبقه ی حاکم را به حفظ اقتدار خود و یافتن "راه حل" بسسستری تعارضات گروهی درون محافل حاکمه ، قادر می سازد - این "فوق سیاسی

22- Legal norms  
Lewin 22  
23- م. لنین، جریات درونی مباحثات اقتصاد شوروی از بوخارین تا اصلاح کسیران  
نوبن (لندن، ۱۹۷۵)، صفحات ۲۱۳-۲۱۲.  
M. Lewin, Political Undercurrents in Soviet Economic Debates,  
from Bukharin to the Modern Reformers (London, 1975), pp. 212-213.  
24- به یاد داشت شماره (۸) در توضیحات مقاله مندل، چاپ شده در "اندیشه راه‌های"،  
شماره ۲، صبرماه ۱۳۱۳، رجوع کنید.  
Over-politicization 21  
27- بسیاری از ناظران "فوق سیاسی کردن" و ذهنی گزایی، روند واقعی برنامه ریزی  
را مورد توجه قرار داده‌اند. بارو برای توصیف این پدیده، حتی اصطلاح "منشور گیسر"  
ذهنی گزایی را بنام می‌برد. (رودلف بارو، بدیل در اروپای شرقی (لندن، انتشارات  
چپ جدید، ۱۹۷۸)، صفحه ۳۴۴).  
Rudolph Bahro, The Alternative in Eastern Europe (London: NLB, 1978), p. 244.  
28- بارو، همانجا، صفحه ۱۵۴.

Deformation 1  
Bruno Rizzi 2  
2- پروتو ریزی، اتحاد جماهیر شوروی، کلتوریسم بوروکراتیک، مالکیت طبقه (پاریس،  
۱۹۳۹)، صفحه ۴۳.  
Bruno Rizzi, L'URSS, Collectivisme Bureaucratique, La Propriété  
de Classe (Paris, 1939), p. 43.  
Definitions 1  
Strong 5  
Disposition 1  
Perry Anderson 2  
Surplus labour 8  
Extra-economic coercion 1  
Nexus 10  
11- پری آندرسن، تبار حکومت مطلق (لندن، ۱۹۷۴)، صفحات ۴-۳-۴-۳ (ترجمه،  
نصلي از این کتاب تحت عنوان دارا اسلام توسط انتشارات پویش منتشر شده است. مترجم  
Perry Anderson, Lineages of the Absolutist State (London, 1974),  
pp. 403-404.  
Socialization 12  
Marc Rakovski 12  
Dependency linkages 14  
Institutional framework 15  
16- مارک راکوونسکی، بسوی پله مارکسیسم اروپای شرقی (لندن، ۱۹۷۸)، صفحه ۲۵.  
Marc Rakovski, Towards an East European Marxism (London, 1978),  
pp. 25.  
Rudolph Bahro 17  
18- ماکس وبر Max Weber (۱۸۶۴-۱۹۲۰)، جامعه شناس، اقتصاد دان بورژوازی  
آلمانی است و تراودر مورد رابطه بین پروتستانیسم و سرمایه داری، در کتاب وی بنام  
اخلاقی پروتستانی روح سرمایه داری (۱۹۰۴-۵) مشهور است. مترجم.  
Reformers 19  
Shkredov 20  
Functional 21

۲۶۳

۲۶۲

۵

## استالینیسم، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی

ازخاندان خلبام Charles Bettelheim  
برنارد شوانس Bernard Chavance

مقدمه

ترجمه فارسی مقاله "استالینیسم مبتنا به ایدئولوژی سرمایه داری دولتی"  
اثر مشترک شارل بتهایم و برنارد شوانس، بدو توسط رفیق م. صبا، یکی  
از رفقای آمریکا، از روی ترجمه انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد. ایسن  
مقاله توسط Ramnath Narayansway به انگلیسی ترجمه شده، در "ژورنال  
اتحادیه اقتصاد دانان رادیکال در آمریکا (U.R.P.E)"، در بهار ۱۹۸۱ به  
چاپ رسیده بود.

متن اصلی (فرانسوی) مقاله در نشریه Les temps modernes شماره  
۳۷۹، آوریل ۱۹۷۹، انتشار یافته بود. و ترجمه انگلیسی از روی متن فرانسوی  
چاپ شده در نشریه فوق صورت گرفته است.

از آنجا که متن اصلی مقاله به فرانسه بود، قبل از چاپ ترجمه فارسی  
در نشریه، ترجیح دادیم که آن را با متن اصلی مقایسه کنیم و مسئولیت اینکار  
بر عهده یکی از رفقا (۱- هرمزی) گذاشته شد. در ضمن این مقایسه تطبیقی  
متوجه شدیم که ترجمه انگلیسی مقاله دارای ایرادات و اشکالات بسیار مهمی  
است که متعاقباً به آن‌ها اشاره خواهد شد.

در اینجا تذکره‌ای نکته لازمست: در آغاز قرار بود که ترجمه فارسی  
با متن فرانسوی آن در کل انطباق داده شود. چرا که صرف وقت مطابق جز  
به جز هم بار اضافی بردوش امکانات محدود نشریه می‌گذاشت و هم زحمات  
مترجم فارسی را (که با یک ترجمه بسیار بد مواجه شده بود)، بقصد  
زیادی هدر می‌داد.

\* این متن قرار است بزبان آلمانی در مجموعه ای بنام:

Stalinismus, Probleme der Sowjetgesellschaft zwischen kollektivierung und Weltkrieg. (Berlin, 1979).

توسط Gernot Eries (برلین، ۱۹۷۹) انتشار یابد [توضیح از متن اصلی مقاله  
چاپ شده در Les temps modernes].

اما هر قدر این مطابقتی پیش‌تر می‌رفت، رفیق مسئول این امر بیشتر  
متوجه می‌شد که ادامه آن غیر ممکنست. بالاخره تصمیم بر این گرفته شد که  
مقاله بطور مستقیم از متن فرانسوی به فارسی برگردانده شود. رفیق م. صبا  
که مقاله را از انگلیسی به فارسی برگردانده، در نامه ضمیمه ترجمه خود  
از جمله نوشته بود:

"ترجمه انگلیسی آن بسیار بد بود. من سعی خود را کردم...  
بد یا بسیار بد بودن ترجمه از یک زبان به زبان دیگر معمولاً در نظر اول  
(یعنی بدون مطابقت با متن اصلی) این معنا را دارد که نشر بعدی دارد،  
تحت اللفظی است، معادل‌های خوب و دقیق انتخاب نشده‌اند، مفاهیم  
بطور درست و شایسته ارائه نگردیده‌اند، عبارات نارسا و غیر روان‌اند  
و نظیر این‌ها... که همه این اشکالات در ترجمه انگلیسی (یا فارسی) با  
مراجعه به متن اصلی می‌توانست اصلاح و مرتب شوند. اما اشکالات ترجمه  
انگلیسی علاوه بر "بسیار بد" بودن، چیزهای دیگری هم بود که هر یک  
از این‌ها می‌تواند یک ترجمه را از اعتبار ساقط کند:

۱- مترجم مقاله انگلیسی مقاله در غالب موارد بجای استفاده از واژه‌های  
فرانسوی که معادل آن‌ها در زبان انگلیسی وجود دارد، واژه‌های دیگری  
را بکار گرفته است که نه تنها مفهوم عبارت متن اصلی را دقیقاً منتقل نمی‌کنند  
بلکه در موارد متعدد، مفهوم عبارات را نادرست و معکوس ارائه می‌دهند.  
بویژه اگر توجه کنیم که مثلاً ترجمه از فرانسه به انگلیسی یا بالعکس بسیار  
ساده تر از ترجمه از هر یک از این زبان‌ها به فارسی است چرا که مترجمان  
آن زبان‌ها بسیاری از ابزار اولیه کار (بسیاری از کلمات مشابه) را در اختیار  
دارند. مثلاً Déve-، Formation-formation، Concept-concept،  
Transformation -، Unité - unity، development - l'oppement،  
transformation، و صدها و هزاران نمونه‌های دیگر، در حالی که  
مترجمان فارسی در هر مورد باید (ضمن آشنائی با معادل‌های موجود  
و پذیرفته شده)، معادلی مناسب (یا کم و بیش مناسب) را پیدا و دستچین  
کنند و یا حتی در مواردی به ساختن معادلی بپردازند. باری، مترجم  
انگلیسی مقاله بجای واژه Répétition (در متن اصلی در صفحه ۱۷۵۰



Les temps modernes) خیلی راحت می‌توانست از معادل آن (Repetition) استفاده کند و اجباری وجود نداشت که بجمعی آن در ترجمه خود (ترجمه انگلیسی چاپ شده در U.R.P.E: صغحه ۹۶) واژه Unity را بکار گیرد که مفهوم کل عبارت تغییر کند.

۲- از عدم دقت در انتخاب معادل ها که بگذریم، مفهوم بسیاری از عبارات ترجمه انگلیسی با مفهوم همان عبارات در متن اصلی نه فقط دقیقاً مشابه نیستند بلکه غالباً غیر دقیق، نارسا، یا ناکامل و یا حتی نادرستند.

۳- در ترجمه انگلیسی برخی از عبارات متن اصلی مقاله (و پسرخیسی از عبارات زیر نویس های آن)، حذف شده اند و این امر از صفحه اول ترجمه انگلیسی (بطوری که در زیرنویس صفحه اول ترجمه فارسی اشاره شده)، مشاهده می‌شود. این حذف عبارات در کل ترجمه انگلیسی مقاله بسیار متعدد است و حتی در مواردی، نه فقط یک جمله بلکه یک پاراگراف کامل از متن اصلی در ترجمه انگلیسی حذف شده است.

علی رغم غیر قابل اعتنا بودن ترجمه انگلیسی مقاله، ترجمه فارسی را با امضاء دو مترجم آن منتشر می‌کنیم. و این یک تصارف نیست: "اقتضای آن" بروی یک ترجمه بد، نمی‌تواند ارزش کار مترجم اولیه مقاله، رفیق صبا را نفی کند. علاوه بر حسن انتخاب در گزینش یک مقاله خوب برای ترجمه، علاوه بر تحمل زحمات برای ترجمه متن کامل آن، بسیاری از مشکلات ترجمه فارسی از متن اصلی مقاله نیز قبلاً توسط رفیق صبا برطرف شده بود. و این همه، کار کوچکی نیست.

قابل تذکر است که زیرنویس های شماره دار، در پایان این بخشش از مقاله، همه جا از متن اصلی است. زیرنویس های ستاره دار، در زیر صفحات، همه جا از مترجمان فارسی این مقاله است مگر مواردی که خلاف آن تذکر داده شود.

### اندیشه رهائی

۲۶۶  
که این [ایدئولوژی] جز یک نوع از انواع ایدئولوژی های بورژوازی نیست، فرمولاسیون های اساسی اش جزئی از ایدئولوژی سلطنتی در خارج از اتحاد شوروی است. ایدئولوژی استالینی، در شکل اصلی اش، نمی‌تواند از [ایدئولوژی] صورت بندی ایدئولوژیک شوروی در مجموع، جدا باشد. اصطلاح اخیر اندک، بیستم مناسبات ایدئولوژیک را معین می‌کند که مجموعه طبقات اجتماعی، تحت اشکال متفاوت و متضاد، به مابعدت از آن [مناسبات] وادار شده اند. صورت بندی ایدئولوژیک شوروی، بطور ویژه، حاوی ایدئولوژی های پراکنگی است که شکل آداب (Moeurs) و شیوه زندگی بخود می‌گیرند و در کارکرد دستگاه های ایدئولوژیک (خانواده، مدرسه، دستگاه های اداری دولت، حزب، پلیس، ارتش و غیره)، ماتریالیزه می‌شوند. این پراکنگی ها همچنین نمی‌توانند از "عادات" و "سنت ها" کسانی جدا باشند که در این دستگاه های مختلف وارد شده اند و به تعبیرت آن ها در آمده اند، عادات و سنت های که "بقایای" ساده [ای از گذشته] نیستند. در واقع، این [عادات و سنت] ها تحت فشار توهمات باز تولید مجموعه مناسبات اجتماعی خود را حفظ می‌کنند و تحت مظلوم مبارزه طبقاتی، تغییر شکل می‌یابند. در چارچوب مقاله حاضر، نمی‌تواند تحلیل صورت بندی ایدئولوژیک شوروی در دوره استالینی و تغییر و تحولات آن مطرح باشد. در نتیجه، توجه خود را بر صورت بندی ایدئولوژیک استالینی متمرکز خواهیم کرد و در عین حال خواهیم نوشتیم که پایه های صینی گسترش را نمایان سازیم.

این پایه ها بر روی آن مناسبات اجتماعی که بشخصه اواخر سال های ۱۹۲۰ بشرح می‌روند، بنا شده اند و در طی سال های ۱۹۳۰ و پس از آن تحت تاثیر مسترازات طبقاتی، تغییر شکل می‌دهند. مبارزات اخیر اندک بر پایه مناسبات تولیدی و نیروهای مولد موجود، و در شرایط تاریخی تعیین شده توسط وضعیت پراکنگی ها و صورتات اجتماعی - که طبقات مختلف به آن ها گردن نهاده اند، در جریان بود. مجموعه این شرایط خود از مبارزات اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی گذشته ناشی می‌گردد. در بطن این عرصه تاریخی است که تغییر و تحولات انجام می‌شوند و ابتکارات می‌توانند عملی گردند.

هدف از تحلیل زیر، قبل از هر چیز، ظاهر ساختن چهره های اصلی ایدئولوژی استالینی و پیوند هائیت که تولد و گسترش این صورت بندی ایدئولوژیک را با تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی و مبارزات طبقاتی متحد می‌کنند. این پیوند ها پیچیده اند و بهم پیوسته، عملی پیچیده و خواهد بود که بخواهیم طابقاً تحلیل بالعمق، فلان تغییر و تحولات ایدئولوژیک را با فلان تغییر و تحولات اجتماعی

در مقاله حاضر، اصطلاح "استالینسم" برای تبیین یک بخش از صورت بندی (Formation) ایدئولوژیک [جامعه] شوروی در دوره استالینی بکار رفته است: دوره ای که خود را چون "صورت بندی ایدئولوژیک شوریک" معرفی می‌کند و بر این بنیادی (Identité) خود با بلشویسم تاکید می‌ورزد. تحلیل (L'analyse) آن را نشان می‌دهد: این صورت بندی ایدئولوژیک، در حقیقت، محصول تغییر و تبدیل بطش (Transformation) صورت بندی های ایدئولوژیک بلشویکی است که به نفع مضمون انقلابی مارکسیسم می‌انجامد (۱). این [صورت بندی] را می‌توان "استالینی" توصیف کرد نه از این بابت که "اش" استالین است بلکه از این بابت که در طی دوره ای ظاهر شد و غالب گردید که استالین در رأس حزب قرار داشت و [بلکه] از این بابت که بنحوی نشرده در نوشته ها و اظهارات وی بیان می‌شود. ایدئولوژی استالینی ناگهان از تبدیل ایدئولوژی بلشویکی - که گوئی "در خلاصه" بین نوعی "پیداایش و تکوین خود بخودی" ادراکات و ظاهیم عمل می‌کند، ظاهر نمی‌شود. این [ایدئولوژی] بر پایه مناسبات سیاسی و اقتصادی اواخر سال های ۱۹۲۰ و اوایل سال های ۱۹۳۰ تولد یافت. تا سال های ۱۹۵۰ - زمانی که سیستماتیک ترین شکل خود را بدست آورد - به تغییر و تحول بطش خود ادامه داد. این تغییر و تحول بطش تحت مظلوم مبارزات طبقاتی این دوره - که [این مبارزات طبقاتی] از بورژوازی دولتی یک طبقه در خود می‌سازند - بوجود می‌آید و شرایطی را استحکام می‌بخشد که این طبقه در آن [شرایط]، توده های زحمتکار را استثمار می‌کند و تحت ستم قرار می‌دهد.

پس از مرگ استالین، بدنیال مبارزه طبقاتی که در آن ایام گسترش می‌یافت، ایدئولوژی استالینی به معرفی خود بدینگونه پایان بخشید و برخی از خطوط وسیع خود (خصوصاً ارجاع صریح به آثار استالین) را از دست داد ولی بطور واقعی ناپدید نشد، فقط شکل اصلی آن تغییر یافت. معیضاً، شکل آن هر چه باشد، این ایدئولوژی، ایدئولوژی بورژوازی دولتی است و متکی بر ظواهر بلافاصله زیر

\* در این ترجمه، پراکنجه از متن اصلی و گروه ها همه جا از ماست.

منطبق کنیم. نمی‌توان جز انطباق های کلی را نشانه گرفت - علاوه، تحلیل هائی، غیر از آنچه در اینجا ارائه شده اند، لازمست گسترش یابند تا روشن شود چسب پیوند هائی ایدئولوژی استالینی را با اشکال سازماندهی سیاسی (تک حزبی، "سانترالیسم بوروکراتیک"، ادغام حزب دولت و غیره) متحد می‌کند و در عین حال، چه روابطی بین این اشکال سازماندهی با مناسبات اقتصادی حاکم و اشکال ویژه مبارزه طبقاتی موجود است.

واکنشی، صورت بندی ایدئولوژیک استالینی، به هیچ وجه یک صورت بنسندی ایدئولوژیک "وحدت یافته" ("Unifié") نیست. این صورت بندی نشانه پیچیدگی و گسترش تناقضات (Contradictions) اقتصادی و اجتماعی - بشخصه دوره ای که در آن تولد و توسعه یافت - و همچنین [نشانه پیچیدگی و گسترش] وظایف ضد و نقیضی را که ایدئولوژی یک طبقه استراتژیک بطور کلی به انجام می‌رساند، بر خود دارد. طبیعت فوق العاده ضد و نقیض این صورت بندی، "هر لحظه" قابل بررسی است. این [طبیعت فوق العاده ضد و نقیض] زمانی با وضوح بیشتری جلوه گر می‌شود که گسترش تاریخی آن مورد مطالعه قرار گیرد. این [گسترش تاریخی] از دوره های بسیار متفاوتی عبور می‌کند، [مانند] دوره های "انقلاب فرهنگی" (در اواخر سال های ۱۹۲۰ و اوایل سال های ۱۹۳۰) دوره مدح و تسمیاتی انتزاعی\* جدید (اواخر سال های ۱۹۳۰)، دوره اعلام "نقدان شرایط

\* Intelligentsia یک واژه روسی است که در سال ۱۹۲۰ پدیدار شد و از آن زبان به زبان های دیگر راه یافت. از این واژه، "طبقه" انتلکتوئل در روسیه تزاری مستفاد می‌شد. اما کاربرد "انتلیژانتسیا" در زبان های دیگر، مجموعه انتلکتوئل های یک کشور مورد نظر است - تا جایی که ما می‌دانیم در زبان فارسی، معادل درست و دقیقی برای آن وضع نشده است. اسدالله میری در ترجمه کتاب "تاریخ فلسفه اسلامی" اثر هانری کوربن، علی رغم ارائه بسیاری معادل های خوب و جالب (بویژه در زمینه معارف اسلامی) در مقابل انتلیژانتسیا، معادل عجیب "عقل" را قرار داده است. یک معادل نادرست دیگر برای "انتلیژانتسیا" در زبان فارسی وجود دارد: "طبقه متوالفکر" یا "طبقه روشنفکر" که این معادل دو جانبه فاسد است:

۱- کاربرد غیر علمی "طبقه" برای مجموعه انتلکتوئل ها،  
۲- معادل نادرست، غیر دقیق و غالباً گمراه کننده و "روشنتر" برای انتلکتوئلان مورد گمراه کننده بودن این معادل نادرست را جمعه کنید به "رهائی" شماره ۱۵، تیرماه -

### ۱- درباره آیدئولوژی سیاسی :

#### سوسیالیسم دولتی

دولت، بلاشک، چهره اصلی ایدئولوژی استالینی بشمار می‌رود. در این ایدئولوژی، دولت - هرگاه، بطور سبیل و ساده، توسط آن [ایدئولوژی] تعیین هویت نگردد، موضوع (Sujet) واقعی جامعه، تغییر و تحولاتش و توسعه‌اش را تشکیل می‌دهد. در این رابطه، ایدئولوژی استالینی خود را بنا به شکل افراطی، کاریگانه از سوی سوسیالیسم دولتی معرفی می‌کند.

مضمون (Thème) انقلاب از بالا [در زبان استالین]، از این نظر، ریشه‌گراست است. این [مضمون]، در اصل، به جمعی کردن مالکیت وسایل تولید (Collectivisation) استناد می‌کند ولی بردگلی (Portée générale) آن، توحی است (۲). ظهور آن [انقلاب از بالا] در انطباق بود با [ظهور] ضد انقلاب سیاسی، با بزه افغان انباشت اولیه سرمایه از طریق مصادره روستاییان در یک سطح بسیار وسیع، صنعتی کردن سریع و شتاب‌آلود، ظهور آن [انقلاب از بالا]، بازتاب فرآیند بی‌چیده ولی بسیار واقعی از شکل‌گیری بورژوازی دولتی است. بنا به یک طبقه برای خود (۳). در "انقلاب از بالا" ابتکار دولت بنا به اراده یگانه شده و متمرکز یافته زحمتکشان ارائه می‌شود و بیان و بعنوان افراد متفرد "از پایین"، حمایت خود را در اختیار آن [انقلاب] قرار می‌دهند. این انقلاب (که گاهی از آن بعنوان "انقلاب دوم" نام برده می‌شود)، عمل بیان‌گذاری جامعه، نوین، نقله عطف تعیین‌کننده ای تلقی می‌شود که به "پیروزی نهایی" سوسیالیسم منتهی می‌گردد.

چایگاهی اساسی که این چهره انقلاب از بالا در ایدئولوژی استالینی اشغال می‌کند، در ارتباط است با نقش موثر حاکمیت دولت در آن ایام در مصادره طبقات (Classes) دهقانان. این مصادره، محتوای واقعی با اصطلاح جمعی کردن مالکیت وسایل تولید (Collectivisation) بشمار می‌رود. و این یکی از جنبه‌های فرآیندی نه انقلابی بلکه ضد انقلابی را تشکیل می‌دهد که دقیقاً متوجه است که قوای قهر و سرکوب دولت در یک سطح وسیع علیه توده‌های زحمتکش وارد عمل شود. بدینگونه، ظهور چهره دولت بنا به "مخبر تغییر و تحولات اجتماعی" - از طریق شرایط مشخص مبارزه طبقاتی، از طریق ماهیت فرآیند‌های مصادره، تولید و بساز تولیدی که در آن ایام گسترش می‌یافتند و از طریق شکل برونی مناسب طبقاتی گسسته

انقلاب از بالا [طبقات استوار شده ("انگل‌ها") و همانندسازی (Homogénéisation) اجتماعی که از آن منتج می‌گردد. این نزد نیالنه یک جنبه از ایدئولوژی دوره تپ. است که مبارزه طبقاتی را به مخالف‌های (Oppositions) بین "دولت کارگری" بعنوان یک بلوک) و بورژوازی روستایی و نیز "ها محدود می‌کند، بنا بر این، با اصطلاح "مذ" آخری‌ها [بورژوازی روستایی و نیز "ها"] "بمنسوان یک طبقه"، بنظر می‌رسد که بخوبی خود بتواند ریشه‌های مبارزه طبقاتی را منهدم کند. این امر، در واقع، عین هم‌سازی (Identification) یک طبقه استوارگس با یک مجموعه از افراد را مورد نظر داشت که از نظر حقوقی مالکین وسایل تولید بودند، و نه بهیچوجه یک گروه اجتماعی با جایگاه خود در مناسبات تولیدی را. و یک چنین در هم آمیختگی، همچنین، بطور غیر مریح، عین هم‌سازی مطلق بخش صنایع دولتی و بخش صرفاً "سوسیالیستی" را در بر می‌گرفت. این عین هم‌سازی، بدنیال تپ، بطور بسیار متداولی پذیرفته شد و یکی از ستون‌های اصلی بینمستش استالینی را تشکیل می‌دهد. حذف هرگونه طبقه استوارگر، قبل از این که در قانون اساسی ۱۹۳۶ "از طریق قانونی مجاز" شناخته شود، از همان سال ۱۹۳۳ مورد تأیید مجدد قرار گرفته، به یک دم تجدیل یافته بود، [دگی] بسیار ریشه دار که بنظر می‌رسد با واقعیت جامعه‌ای که تنها دولت (یا کلخوزها) در آن مالکیت رسمی وسایل تولید را در دست دارند، در انطباق باشد (۴).

دیدگاه واحد سازی جامعه به مناسبات بین "گروه‌های اجتماعی دست" [یعنی] طبقه کارگر، دهقانان و انطکتوکل‌ها - تنها گروه‌هایی که گویا حق حیات داشته‌اند - نیز تصمیم داده شده، بدینگونه استالین در ۱۹۳۶ تأیید کرد که تضادهای اقتصادی و سیاسی موجود بین آن‌ها "بر زمین زده می‌شود و محو می‌گردد" (۵). از این پس، "وحدت سیاسی و اخلاقی" جامعه شوروی، بنا به یکی از خطوط اساسی آن تلقی خواهد شد، تا جایی که ضد مساوات طلبی رسمی (Anti égalitari - sme officiel) - بر پایه ارجحیت وحدت اجتماعی - فقط متوجه افراد خواهد شد. ایدئولوژی استالینی بسواوات گسراپسش خود "به محو کسب کردن" تناقضات (Contradictions) اجتماعی و فروپاشی مخالفات (Oppositions) بین دولت و جامعه، [یعنی] تضامات (Antagonismes) بین "کارکنان" و دولت "شان" را خواستار بود. عناصر نقد لنینیستی از دولت شوروی (که بهنگام مباحثات مند یگانی (۲۱-۱۹۶۰) و در آخرین متون لنین ظاهر شده بودند)، علی‌رغم خصلت محدود شان، در این ایام از [صفحات] تاریخ حذف شدند و [بجای آن] "بینیم که سیاسی از یک "دولت مطلقاً نوین" (۶) و حتی یک "ماشین فوق‌العاده متکامل"

مینی" که حاکمیت شوروی در تدریج بین برنامه‌های اقتصادی گویا می‌بایست بر آن گردید نبود یا برعکس، دوره تأیید وجود "قوانین اقتصادی" (استالین در ۱۹۵۲) که حاکمیت شوروی می‌بایست "بکار گیرد".

علی‌رغم وجود اینگونه تضادها، مشخصه صورت‌بندی ایدئولوژیک استالینی از طریق نقش مسلطی قابل‌تنبی است که پاره‌ای صورت‌ها (Figures) و منطوق‌های شوریک در آن ایفا می‌کنند. علامت‌گذاری (Repérer) چند تا از این منطوق‌ها و صورت‌ها از این باب اهمیت دارد: خلاصی در راه نشان دادن امر بعمل آید که چگونه آن‌ها با مناسبات اجتماعی مسلط و فرآیند تغییر و تحول آن گسسته خود به‌اند. این [کار] امکان آفرانده می‌کند که بتوان پی برد [چه] اجابجایی‌هایی بین این مسورت‌ها و منطوق‌ها بعمل می‌آید، [چه] مکان اساسی یا ثانوی برخی از آن‌ها در فلان یا بجهان لحظه اشغال می‌کنند و [چه] واژگونی‌های احتمالی آن‌ها را در بر می‌گیرند. قبلاً گفته شده: در اینجا مسئله بر منطوق علامت‌گذاری است و نه یک بررسی سیستماتیک. موارد اخیر اندک، متوجه یک بررسی جز به جز و بسیار طولانی تر از آن چیز است که مقاله حاضر می‌توانست ارائه دهد.

۶۳- در مباحث مربوط به علی‌شرفی، جلال آل احمد، محمود رجوی و دی‌گران) هر انطکتوکیل یا کارگر فکری (بمنهومی کسی که به کار و فعالیت فکری اشتغال دارد)، لزوماً روشنفکر نیست. "روشنفکر" خواندن انطکتوکیل یک تالی فاسد دیگر هم می‌تواند داشته باشد. گویا غیر از انطکتوکیل‌ها باقی افراد یک جامعه، تاریک‌فکرند! منطوق را در مقابل Enoncé قرار داده‌ایم و این معادل را از اسدالله میشری در ترجمه کتاب قبلاً اشاره شده و یحیی مهدوی در ترجمه "فلسفه عمومی" ما بعد الطبیعه" اثر ل. فولکیه، وام گرفته‌ایم. Repérage - سترین فقیه در ترجمه کتاب "برنامه ریزی و رشد شتابان" اثر شارل بظهایم، انتشارات زمان، ۱۳۵۲، بجای Repérage معادل‌های زیر را گذاشته است: تشخیص و ضبط، یافتن، علامت‌گذاری. البته نه فقط "علامت‌گذاری" (که ما اخیراً در اینجا انتخاب کرده‌ایم) بلکه تک معادل‌های دیگر، شامل و جامع نیستند. Repérage شاید ترکیب مفهومی همه آن‌ها در یک پایه است.

در برطن آن [مناسبات]، این گسترش‌ها تولید می‌شدند، خود را تعمیق کرده‌است.

شکل برونی مناسبات طبقاتی که در اواخر سال‌های ۱۹۲۰ ظاهر گردید، بهسر اثر گسست کارکنان و دهقانان یعنی بر اثر نابودی یکی از شرایط اساسی که به طبقه کارگر امکان می‌داد تا نقش رهبری داشته باشد و بسوی سوسیالیسم پیشروی کند) و بر اثر استقرار حاکمیت سیاسی بورژوازی دولتی، منتهی می‌گردد. بنا بر این، این گسست با نابودی قدرت سیاسی طبقه کارگر و دهقانان در انطباق است و راه را به سوی فرآیند کاپیتالیستی توسعه نیروهای مولده سد که بسوی باز تولید گسست و بورژوازی دولتی و سرمایه‌داری دولتی هدایت می‌شود، می‌گشاید. این فرآیند از برای مصادره توده‌های روستایی و نیز توده‌های کارگری (که در جریان سال‌های ۱۹۳۰ بخوبی فرآیند بدست‌آوردن در کارخانه و بدست سرکوب پلیسی میسر شده می‌شدند)، دنبال می‌شد.

بدینگونه شکل ویژه‌ای از سرمایه‌داری پایه‌گذاری شد که در آن تحقق نیالنه بین تمرکز (Centralisation) دولتی ارزش‌افزایی و محصولات کارآفرینی از برای دستگاه‌های دولتی عمدتاً توسط بسود خسته و سیستم بانکی دولتی دنبال می‌گردد. آن تمرکز، بخوبی بی‌مابقه، فیتیشیم دولتی را مستحکم کرد و دولت، بیش از هر زمان دیگر، بنظر می‌رسد که به یک "قدرت فوق‌الطبیعه" مجهز است.

ترکیب فیتیشیم کالا، پول و اعتبارات با فیتیشیم دولت، نقش مسلطی در ایدئولوژی استالینی ایفا می‌کند. این نقش در شکل ویژه فرآیند انباشت و خنثی در حدت مبارزه طبقاتی ریشه دارد. هر یک از این دو [یعنی شکل ویژه فرآیند انباشت و حدت مبارزه طبقاتی]، تمرکز افراطی قدرت دولتی را طلب می‌کرد. بدنیال این تمرکز، جناح برتر (Hégémonique) بورژوازی دولتی، از کسای تشکیل یافته است که در این دستگاه‌های حزب و دولت قرار داشتند و استفاده از وسایل تولید و ارزش‌افزایی را کنترل می‌کردند.

صورت دولت سوسیالیستی بنا به شخصی کردن (Personnification) جامعه وحدت یافته، بر پایه یک تضاسمی استالینی شکل می‌شد [یعنی] حذف از طریق

\* Fétichisme را در فارسی غالباً بت‌پرستی ترجمه کرده‌اند. ما بی آن که بایسن معادل نه از نظر ریشه لغوی بلکه از نظر مفهومی - ایرادی داشته باشیم در اینجا، بحکم سیاق عبارت، ترجیح داده‌ایم که از فیتیشیم استفاده کنیم.

(۷) خود را تحمیل می کند .

این خطوط ستایشگرانه که کل دامنه ای (Versant) از پیش های متصل بسطه استالینیم را در بر می گیرد ، در این ایده که دولت شوروی اساسی توسعه اجتناب ناپذیر و ساختار "سوسیالیسم" را تشکیل می دهد ، به اوج خود می رسد . حداقل به دولت بمتایه خالق جامعه جلوه گر می شود . بنا به نظر ویشتینسکی ، دولت "نیرومند ترسین و تعیین کننده ترین عامل ساختار سوسیالیسم" است . یودین (Ioudine) کیلیوف، در سال ۱۹۹۹ نوشت : " دولت شوروی عمده ترین نیرو و عمدترین ابزار بنسبسی سوسیالیسم و ساختار جامعه کمونیستی است . بهمین دلیل است که چه امروز، چه بهنگام کارهای بعدی برای بنای جامعه کمونیستی ، وظیفه عمده ، با تمام وسایط ، تقویت دولت شوروی است" (۸) .

می بینیم که بدینگونه یکسان بودن تحکیم دولت و تحکیم سوسیالیسم نرسیم می گردد : استتار تضاد های اجتناب ناپذیر با ساختی مستقیم از دستگاه دیکتاتوری ترکیب می شود . بعد دوگانه سوسیالیسم دولتی استالینی (از یکطرف و ستایشگرانه و از طرف دیگر ، استناد جزئی گرایانه به "مارکسیسم-لنینیسم" ) ، بصورت ثانیه ای جلوه گر می شود که خاسی "دیالکتیک" سطه با نانه و وتجان است که بورژوازی دولتی با راز آن آشناست : زوال (Dépérissement-Withering) دولت جای خود را به تحکیم حداکثر آن می دهد . از همان سال ۱۹۳۰ ، استالین اعلام کرد :

"گسترش حد اعلی قدرت دولتی بمنظور تدارک شرایط زوال این قدرت ، اینست مغرول مارکسیست . آیا این "متناقض" (Contradictoire) است؟ آری متناقض است . ولی این تناقض (Contradiction) جزئی-سیاسی از زندگیست ، بطور کامل دیالکتیک مارکس را منعکس می کند" (۹) .

در ۱۹۳۶ ، اعلان پیروزی نهایی سوسیالیسم همراه با این تاکید بود که جامعه شوروی از این پس وظیفه دارد که از مرحله اول کمونیسم (سوسیالیسم) به مرحله نهایی آن عبور کند . تناقضات منتج از این امر ، در زمینه سئله دولت ، در دکترین رسمی ، در سال ۱۹۳۹ استالین را به یک کشف استثنائی رهنمون شد :

"برخی از تخرهای عمومی دکترین مارکسیسم در زمینه دولت که بطور پایانی تدوین نگردیده اند ، ناکافی اند" (۱۰) .

و او ادامه می دهد که در حقیقت ، دولت می تواند و باید در مرحله عالی کمونیسم ، با این فرض که محاصره سرمایه داری محفوظ بماند ، به حیات خود ادامه دهد (۱۱) . این تجدید نظر آشکار و صریح در تخرهای اساسی مارکس یا لنین به لحاظ منحصر بفرد بودن ، بیشتر معنا دار است :

۲۷۴

در اقتصاد و در ضمیر (Conscience) خلق به حیات خود ادامه می دهد . حمایت می کند و به آن ( رشد ) باری می رساند . در اینجا نقش دولت بمتایه ارگان فشار و آموزش بمنظور دیسیپلین و اتودیسپلین (Auto-discipline) ، بمنظور در قالب جدید ریختن شعور (Conscience) انسانی ، بمنظور تحکیم و احترام بسطه مقررات جامعه سوسیالیستی ، بمنظور احترام به وظایف اجتنابی و مدنی ، با حدت ویژه ای متجلی می شود" (۱۶) .

همچنین پیش های رسمی در زمینه مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم در استالین استالینی - بر خلاف آنچه رهبران شوروی از خروخرف به بعد ادعا کرده اند ( و بدین گونه در صد این بر می آیند که تمام تخرهاشان را با جنبه صرفا ستایشگرانه ایدئولوژی استالینی مخفی نگه دارند ) - ، خصلت دوگانه ای را به نمایش می گذارد . جنبه اخیر اندک ( ستایشگرانه ) ، در تخر به خاموشی گزاشدین مبارزه طبقاتی ، بوضوح دیده میشود . استالین ، در ۱۹۳۶ ، تاکید می کرد که " در جامعه ( شوروی ) ، دیگر طبقات متخاصم وجود ندارند " ، که این جامعه مشکل است فقط از " دو طبقه دوست ( یعنی ) کارگران و دهقانان " و همچنین از تشرانگنیکول (۱۷) . وی در سال ۱۹۳۹ ، اعلام کرد که جامعه شوروی " از بند تضادها (Collisions) طبقاتی رها شده است" (۱۸) . ولی چهره دیگری از حدیث (Discours) استالینی - که جانتینان وی کوشیده اند از آن فاصله بگیرند - ، شوروی متضاد ( با شوروی قبلی ) است : شدید مبارزه طبقاتی . در سال ۱۹۳۷ استالین اعلام کرد : " باید ایستن شوروی پوسیده - که بر اساس آن ، هر گامی که ما به جلو بر می داریم گویا مبارزه طبقاتی در کشور ما بیش از پیش به خاموشی می گزاید ، به تناسب موفقیت های ما ، گویا دشمن طبقاتی بیش از پیش رام می شود . در ایران ساخت و آن را هر چه در تخر از ما سیرت کرد" (۱۹) . نقش توجیه گرانه این شوروی چشمگیر ( و بی نیاز از توضیح ) است ولی این شوروی ، لایق قطع - بنحوی ضد و نقیض ( مغلوب یا غالب ) - با شوروی معکوس - ( شوروی ) صرفا پندار یافته - همزیستی کرد . می توان متذکر شد که تخر شدید مبارزه طبقاتی ، در اواخر سال های ۱۹۳۰ ، متکی بود بر سردادن سیسک تعریف اقتصادی از طبقات بجان یک تعریف اساسی سیاسی ( کواکین که این سُر دادن ، در دوران کلکتویزاسیون یا قتلوا می ماند "کولاک" و "ظرفدار کسولاک" فتح الیاب شد ) . " دشمن طبقاتی " که از طریق پیش تخر مخالفت سیاسی اش بسا حاکمیت شوروی تعریف میشد ، در این ایام به " بقایای " درونی طبقات قدیم تبدیل می گردد که با یقانه واقعی شان لزوما در بیرون از جامعه - امپریالیسم خارجی - قرار دارد . " نه مانده های طبقات مغلوب در اوج - شس (URSS) ، بیکی (Solitaire)

۲۷۵

ایدئولوژی استالین - که گسسته آن ، با خطوط اساسی شوروی مارکس و لنین روح انقلابی بیش های لنین مطلق است - عموما خود را وفادار ا بد تخر این : بطور مطلق وفادار ) به باصطلاح " مارکسیسم - لنینیسم " معرفی می کند . از این کسه این ( ایدئولوژی استالینی ) مخالفت خود را با تخرهای مارکس و لنینی تیتا در زمینه این نکته یگانه ولی تعیین کننده - ( یعنی ) زوال دولت - ابراز می دارد ، قطعاً تضاد فی نیست (۱۲) .

بعلاوه ، جرم " زوال ( دولت ) از طریق تحکیم [ آن ] " ، افشاگر و جنبه از صورت بندی ایدئولوژیک استالینی است که [ این دو جنبه ] عموما تطابق بر این دارند که بنحوا متشاور با هم ترکیب شوند : در یکی ، این [ صورت بندی ] بویژه تا سبیل دارد که واقعیت موجود و ماهیت متناقض را انکار یا پوده پوشی کند . در دیگری ، بر عکس ، وظیفه اصلی آن [ صورت بندی ] توجیه این واقعیت است به همانگونه ای کسه هست .

جنبه اساسا مداحانه و اغفال گرانه پیش های سیاسی در عصر استالینی - بسطه عنوان مثال در نطق و خطابه های مربوط به " دموکراسی شوروی " - امری واضح است . این نطق و خطابه ها ، در آغاز ، در دوره تدارک و انتصار قانسون اساسی (۱۹۳۶-۱۹۳۵) گسترش می یابد . ولی متعاقبا ، بنحوی کم و بیش تبعیسی به حیات خود ادامه می دهند از جمله هنگامی که " و خامت مبارزه طبقاتی " اعلام شد و سرکوب به اوج خود رسید (۱۳) .

جنبه دیگر از ایدئولوژی استالینی ، که بیشتر توجیه واقعیت را نشانه می گردد او آن را ضرورتا لاقبل تا حدی می پذیرد ، در حیطه های متعددی نمایان می شود . می توان از شمار گویائی سخن گفت که در سال ۱۹۳۵ بر اه انداخته شد : " کارها در باره همه چیز تصمیم می گیرند ( ولی شعار دیگری که همه جا نصب میشد ، گویائی اش کمتر از اولی نیست : " انسان با ارزش ترین سرمایه " ) (۱۴) .

طبیعت دوگانه زبان رسمی همچنین از مفهوم " دیکتاتوری طبقه کارگر " که در سال ۱۹۳۶ در آن زبان راه یافت ( بهنگامی که لغو [واژه] پرولتاریا و سخن آن بصورت یک " طبقه کارگر مطلقا نوین " اعلام شد ) ، هید است . این دیکتاتوری می تواند با " رهبری سیاسی " طبقه کارگر بر جامعه تعیین هویت شود (۱۵) : جنبه ستایشگرانه در این حال غالب می شود . بر عکس ، اصطلاح دیکتاتوری می تواند مفهوم اصلی اش را باز یابد و تلویحا به واقعیت سرکوب در سطح وسیع راجع داده شود ، بدینگونه است ، فی المثل ، ویشتینسکی در سال ۱۹۳۸ در زمینه تکامل " جامعه جدید " تأیید می کند که : " دولت شوروی از این رشد - با پاکسازی جامعه از هر گونه سرمایه داری کسه

۲۷۵

نیستند . از حمایت مستقیم دشمنان ما ، در ورای مرزهای اوج شس ، بسطه خوردند" (۲۰) . در پشت سر یگانگی و انسجام ظاهری حدیث غالب ، طبیعت دوگانه ( حتی چند گانه ) آن قرار دارد که در تحلیل نهایی ، مشخصه اساسی صورت بندی ایدئولوژیکی استالینی است - و کم بها دادن به آن اشتباه خواهد بسود . در واقع ، این دوگانگی بر می گردد - در شرایط تاریخی ویژه ای که خاسی اوج شس در سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۲ اند - هم به تضاد های درونی طبقه غالب ( شوروی ) و هم به فرسوسین های گوناگونی که ایدئولوژی هر طبقه استتارگر باید برضد بگیرد . فی وجود طبقات - که جز بدیش بدین انتقاد تخرها تا ناشی از تفسیر اشکال مالکیت چیز دیگری نیست - ، متکی بر این فرض است که دولت خود را در مبارزه طبقاتی " فوطه ور" نمی سازد بلکه بین افرادی که بطور انتزاعی بعنوان " افراد " " بسواسر " ( یعنی ) بعنوان " شهروندان " استقرار داده شده اند ، بنحوی متکی " میانجی " را ایفا می کند . در یک چنین شرایطی ، گرایش بر اینست که اثرات تضاد های اقتصادی و اجتناب ناپذیر واقعی ، هر چه کمتر در ارتباط با مبارزه طبقاتی قرار داده شود - معجزا ، گسترش این آخری ( مبارزه طبقاتی ) ، علی رغم تاسی انکار ها و علی رغم تمام بیانات مربوط به ظهور ناگهانی جامعه ای از زمینشان که برادرانه " در حال همکاری آنسود" لایق قطع ادامه می یابد .

این انکارها کاری جز این انجام نمی دهند که مبارزه طبقاتی بورژوازی ( یعنی ) مبارزه تمام جناح های بورژوازی دولتی برای [ کسب ] امتیازها و منافع مادی ، ( و همچنین ) افزایش " انضباط " و استتار تولید کنندگان بلاناهله را تشدید کند . ولی ایستن مبارزات طبقاتی و مقاومتی که کارگران و دهقانان بروز می دهند بدین گونه ( یعنی بعنوان مبارزه و مقاومت ) طقی نمی شوند . همچنین " اختلالی " که در امر تولید و توزیع از آن ها منتج می گردد ، بنظر آن جناح از بورژوازی دولتی که دارای هژمونسی است بمتایه کار " عناصر شوروی " ، افراد " سطح " ارزیابی میشود که بطور پایسه ای دشمن رژیم اند و بعنوان ماحور معمولاً از طرف قدرت های خارجی برای فعالیت های خرابکاری یا توطئه استخدام شده اند . این افراد ، حتی وقتی به استتار شده ترین انتشار تعلق داشته باشند ، " دشمن خلق " توصیف میشوند و تحت این عنوان مورد مجازات قرار می گیرند و از همینجاست گسترش سرکوب [ در سطح ] خود ای - بعلاوه ، از آنجا که ناراضی کارگران و دهقانان - ناشی از افزایش استتارشان ، از ناقص انباشت (Suraccumulation) و از واچگیری امتیازات بورژوازی - در ارتباط بسا تضاد های اقتصادی و اجتماعی واقعی شان لزوما در بیرون از جامعه - امپریالیسم خارجی - قرار داده - که به " دشمنان خلق " تبدیل شده اند - بلکه همچنین به ( خرابکاری ) بعضی

۲۷۶

نامیده می‌شد .

با اینهمه ، سرانجام ، ضد انقلاب و توسعه سرمایه دارانه نیروهای موالفانده که آن را همراهی می‌کرد ، متوقع این بود که جایگاه وسیعی در دستگاه دولت به کارهای علمی و فنی داده شود - حتی در حالی که یک بخش از این کارها بنظر منشاء طبقاتی یا بنظر ایدئولوژی خود می‌نمایند " بورژوا " توصیف شوند . همچنین ، در نتایج با اشکال ایدئولوژیکی طبقه دشمنان طبقاتی [ یعنی ] هدایت هائوسی که ، از ۱۹۱۷ به بعد ، کم و بیش شامل بخشی از انطیظرتنسیا (Intelligentsia) می‌گردید ، بطور تدریجی از میان برداشته شد . در آغاز ، از طریق قانون اساسی ۱۹۲۶ - سپس ، در سال ۱۹۲۹ ( به هنگام کنگره هجدهم ) از طریق تجدید نظر در اساسنامه های حزب - اساسنامه های [ جدید ] مصوبه ، درهای حزب را بطور وسیع بروی " انطیظرتنسیا جدید " گشود ، اینان در آن ایام ، نسبت فزاینده ای از اعضاء جدید [ حزب ] را تشکیل می‌دادند و آنچه از آنان [ اعضاء جدید حزب ] خواسته می‌شد قبل از همه چیز ، " شایستگی " از جمله در " هنر فرمان دادن " (L'art de commander) - بود .

" کارگرایی " (Gouviérisme-Workerism) ایدئولوژی استالینی می‌گوشید که تا بودی بالفعل جایگاه سیاسی طبقه کارگر را بنحوی خفیلی " جبران " کند . این " کارگرایی " با طعناقی " صفاتی " را مورد تجلیل قرار می‌داد که تصوراً متصل به کارگر به مثابه فرد (Individu) - اند . چنین بینشی ، تاریخچه ای طولانی در پشت سر دارد . این بینش تحت تاثیر لاسالیسم (Lassalisme) شکل نسبتاً سیستماتیکي بخود گرفت - عمدتاً تحت این شکل است که " جزئی " از پارکسیسم آلمانی و روسی بشمار میرفت ، و در ایدئولوژی بلشویک و حتی در نوشته ها و سخنرانی های لنین حضور داشت .

در واقع ، بینش های کارگر بیشتر در حزبی توی - تراست که خود را متعلق به طبقه کارگر اعلام کند ، [ در حالی که ] رزمندگی این طبقه ضعیف یا پس رونده است و [ نیز در حالی که ] حزب خط مشی ای را دنبال می‌کند که آن رزمندگی را توسعه می‌دهد . با حرکت از این نقطه ، وجود نوعی " پایگاه کارگری " به مثابه " تضمین خیالی - خطت " انقلابی " حزب ، عمل می‌کند .

در سال های ۱۹۳۰ ، تکریم و تجدید انتزاعی از برخی " صفات " واقعی یا مفروض کارگران صنایع به مثابه جبران خیالی - به خرابی عینی موقعیت طبقه کارگر ، به نزول سطح زندگی اش و به افزایش اقتداری که رهبران واحدهای اقتصادی تولید (Enterprises) و کارها بروی زمینکنان اعمال می‌کردند ، - بکار گرفته

زمانی که " شایستگی ها " ی " انطیظرتنسیا نوین " و " انطیظرتنسیا های طراز نوین " مورد تجدید و تکریم قرار گرفتند ، به ظهور رسید . اینان ، همچنان که می‌دانیم ، کسانی فرض می‌شدند که " در خدمت خلق " و در نتیجه ، [ در خدمت ] حسرت ب ، در واقع ، [ در خدمت ] جناح برتر بورژوازی دولتی قرار دارند . از این پس ، بیش از پیش از کارگران خواسته می‌شد که به آنان اعتماد کنند و احتیاطات فزاینده ای را که برخورداری می‌شدند بعنوان یک چیز موجه بپذیرند . با اینهمه ، این [ امر ] بسبب تضادهای عینی - که این جناح از بورژوازی دولتی را در مقابل با جناحی قرار می‌داد که مواضع غالب در راس حزب و دولت را اشغال می‌کرد ، - پایان نبخشد . این تضاد ها نه تنها چند بار از سرگیری امواج " ضد انطیظرتنسیا " بلکه همچنین از سرگیری امواج سرکوب پلیسی را برانگیخت علاوه بر این ها ، چنان که بعداً اشاره خواهد شد ، بسبب تغییر و تحول عمیق در آن چیزی را برانگیخت که همچنان بعنوان " ماخرالیسم پالکتیک " معرنی میشد و تنها حزب و عمدتاً رهبران ، قابلیت " تسلط " بر آن را دارا بودند . بنام این " تسلط " بود که قابلیت خفیلی حزب در تشخیص بین انطیظرتنسیا های " واقعی " یا " دروغین " ، بین علم " واقعی " یا " دروغین " [ یعنی ] علم " پرولتاریائی " یا " بورژوازی " ساخته و پرداخته شد . تاریخچه لیسنکوئیسم (Lysenkoisme) ، این " قابلیت " و پیوندش را با تمامی اشکال سرکوب بنحوی عبرت آموز نمایان می‌سازد . فقط مدت ها پس از مرگ استالین است که به اثر تغییر و تحول اشکال اتحاد در بطن بورژوازی دولتی - و همچنین بنظر فلاکت هائی که " علم پرولتاریائی " بیار آورده بود ، - در بیان مناسبات رهبری حزب با انطیظرتنسیای علمی و فنی ، تغییرات عمیقی ایجاد شد .

در واقع ، افزایش امتیازات کارها ( ی سیاسی و علمی و فنی ) ، از همان آغاز سیاست صنعتی کردن تسریع گردید . یکی از اثرات ایدئولوژیک این افزایش ، تقبیح " مساوات طلبی " است که بعنوان یک " پیش خرد بورژوازی " معرنی می‌شد . این تقبیح ، پس از سال ۱۹۳۱ ، بصورت مضمون اساسی صورت بندی ایدئولوژیک استالینی درآمد . در ابتداء بنظر می‌رسد که این [ تقبیح ] حالتی افغانی داشته ، با بسبب لحظه خلاصی از مبارزه طبقاتی بورژوازی - که نقاب " مبارزه برای تولید " بخود زد - در انطباق باشد . در این زمینه ، نطق ایراد شده توسط استالین در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ متنی است فوق العاده پر معنا . می‌دانیم که استالین در آغاز تأکید می‌کند که " کسی بخوان تحمل کرد که یک ظلمت ساز ذوب آهن و یک جارو کش ، دستوری [ مساوی دریافت کنند ] - که یک مکانیکس راه می‌رود بنویس ، [ دستوری ] مساوی دریافت کنند " ، بدینگونه ، " هم سطح طلبان " را مورد سرزنش قرار داد و از یاد

از کارها [ ی حزبی ] یا به سوی استفاده مرکب شده توسط ایقان نسبت داده می‌شود . نیز از همین جا مستتر سرکوب در یک سطح وسیع که بروی اعضاء حزب اعصابال می‌شود . این ها " مجازات " شده اند هم بنظر " سوء استفاده های " واقعی ، بمنظور این که ناراضی بوده ای بجان آن ها متوجه گردند و هم بنظر این که کسی که این خطر را می‌پذیرد تا توضیح دیگری از ناراضی ، غیر از توضیح مسرود قبول رهبری حزب ، ارائه ندهد ، و اداره به سکوت شوند .

حذرات فوق العاده تضاد های اقتصادی و اجتماعی ، تصمیم ندهد که یک بدگمانی تصمیم یافته در راس حاکمیت است چه نسبت به خود ها و چه نسبت به کسانی که بطور عینی به طبقه مسلط تعلق دارند . بدینگونه سرکوب بروی کارهای سیاسی ، علمی و فنی ، که به هیچ وجه اپوزیسیون را تشکیل نمی‌دادند ، فروانند . در زبان روسی که از (Ejov) ، در راس N.K.V.D قرار داشت عده بسیاری از این کارها دستگیر ، تبعید و اعدام شدند . پس از برکناری وی که رهبری N.K.V.D بدست بریا Beria افتاد ، دانشمندان و تکنیسین ها از بقیه جهان منزوی شده ، نخست نظر N.K.V.D بکار واداشته می‌شوند - که این ، سیستم شارساکا (Charehaka)

\*NKVD (به روسی NARODNYI KOMISSARIAT VNOUTRENNYKH DEL - کمیساریای خلق در امور داخلی) - در N.K.V.D در ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۴ که جانشین گ.پ.او (Guépéou یا G.P.U - دایره سیاسی دولت) گردید ، بمسورت ارگانیم کل پلیس و ماموران پلیس بنفی در آمد . از آغاز تأسیس تا ۱۹۳۶ ، این ارگانیم Iagoda ( که در سال ۱۹۳۸ اعدام شد ) در راس این ارگانیم قرار داشت . سپس در سال های ۳۸-۱۹۳۶ ، رهبری آن بدست ژاوف افتاد ( که در فوریه ۱۹۳۹ اعدام شد ) . پس از وی بریا در راس آن قرار گرفت که نقش بسیار مهم در تصفیه های استالینی ایفا کرد . در سال ۱۹۴۱ ، بخش عمده مسئولیت های N.K.V.D به ارگانیم جدیدی بنام N.K.G.B ( به روسی NARODNYI KOMISSARIAT GOSSOU - DARSTVENOI BESOPASNOSTI - کمیساریای خلق برای امنیت دولت ) محمول گردید . در سال ۱۹۴۶ که تمام کمیساریای خلق به وزارتخانه ها جدا شد ، در N.K.V.D سابق ) و M.G.B ( سابق ) ( N.K.G.B سابق ) به ترتیب توسط کروگلف Krouglov و اباکوف Abakoumov اداره میشدند ولی پس از هچنان ، تا زمان اعدامش در دسامبر ۱۹۵۳ ، رهبری پلیس سیاسی را در دست داشت . امروزه پلیس سیاسی شوروی K.G.B ( به روسی KOMITEI GOSSOUDARSTVENOI BESOPASNOSTI - کمیته امنیت دولت ) نامیده میشود .

می‌شد . این [ تکریم و تجدید انتزاعی از برخی " صفات " واقعی یا مفروض کارگساران صنایع ] همچنین به مثابه وسیله سرکوب علیه کارگران عمل می‌کرد ، زیرا که صفات قابل تقدیر برای کارگران عبارتند از انضباط و روحیه فداکاری ، نتیجتاً ، کسانی که ، بزعم کارمندان حزب و کارها ، باندازه کافی این " صفات " را بروز ندهند ، می‌توانند باین عنوان قبیح شوند که نه " کارگران واقعی " بلکه مناصر " بیگانگان " اند یا حتی بدلیل " منشاء طبقاتی " شان ( بویژه دهقانی ) ، " دشمنان " طبقه کارگردند .

اگر کارگرایی بدین نحو " عمل می‌کند " باین معنا نیست که برای " انجسام مملکد های " اشاره شده در فوق ، بنوعی " ساخته و پرداخته " شده باشد . این [ کارگرایی ] عمدتاً محصول مبارزه طبقاتی و پیروفت مبارزه جوشی کارگری بود : همینست پشت رفت است که اجازه می‌دهد بطور یکجانبه روحیه انضباط و فداکاری کارگساران مورد تجدید و تکریم قرار گیرد . با اینهمه ، وقتی که یک چنین کارگرایی ظهور می‌کند ، همچنین بطور سیستماتیک توسط کسانی که نقض غالب در پروسه تولید و باز تولید را ایفا می‌کنند بدین منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که از کارگران " فداکاری ها " و " انضباط " همواره فزاینده ای را طلب کنند . چه دیگر " کارگرایی " در ایدئولوژی استالینی ، " ضد انطیظرتنسیا " است که بنحوی تضاد گونه گسترش می‌یابد .

از یکسو این [ " ضد انطیظرتنسیا " ] از کارگرایی و از صعود سرکوب کارها از نظر سیاسی بی فرهنگه ، " تراوش کرده " است - این [ کار ] هسا غالباً در تضاد با کارهای علمی و فنی قدیمی قرار داشتند . کارهای جدید برای حذف قدیمی ها و برآستی جایگزین آن ها شدن ، می‌گوشیدند که آن ها را بعنوان " انطیظرتنسیا ها " انشاء کنند . در واقع ، ناراضی کارگران را بدین گونه کانالیزه می‌کردند و در این تلاش بودند که آن [ ناراضی ] را عمدتاً بسبب کارهای علمی و فنی قدیمی سوق دهند . این " ضد انطیظرتنسیا " سرکوب مملکد های رهبری حزب که - بنظر پیاده کردن یک سیاست آزاد - گزایانه می‌گوشید بروی کارها با منشاء کارگری تکیه کند ، تقویت می‌گردید ( ۲۱ ) - مفروض بر این که صفات " کارگران واقعی " ، بویژه " روحیه انضباط " را - که " انطیظرتنسیا ها " قدیمی فاقد آن بوده اند - دارا باشند ( ۲۲ ) . این امر کم و بیش پذیرفته شده بود که این " صفات " باید عموماً متصل به کسانی که دارای آند باقی بماند حتی در صورتی که سال هاست که دیگر کارگر نیستند . " ضد انطیظرتنسیا " عمدتاً در آغاز سال های ۱۹۳۰ گسترش یافت . در آن ایام ، به مثابه ابزار در جهت متحد ساختن جناح مسلط بورژوازی دولتی - که بخشی منشاء کارگری داشت ، - بکار گرفته می‌شد . توسعه متناقض " ضد انطیظرتنسیا " ، از نیمه دوم سال های ۱۹۳۰ - از



فاصله دستمزدها را اعلام داشت (۲۳) -

در حقیقت، ضد مساوات‌گرایی در ایدئولوژی استالینی، اوضاع و احوالی (Conjoncturel-conjonctural) نیست، بحسب تضاد گونه با بینش پایه نبره‌ها مانند سازی (Homogénéisation) اجتماعی ترکیب می‌شود و یک عنصر اساسی این ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد. نقش ایفاء شده توسط این عنصر خود را از ورای مبارزه طبقاتی تحمیل می‌کند. افزایش نابرابری دستمزدهای کارگران، جوابیست به نارضامی طبقه کارگر. این (افزایش نابرابری دستمزدهای کارگران)، می‌کوشد که طبقه کارگر را حیزبه کند و بدینگونه ظرفیت بیان نارضامی اش را تغلیط می‌دهد. همچنین این را مورد هدف قرار می‌دهد که با چند برابر کردن نابرابری دستمزدها، پاداش‌ها و غیره، بر بی‌تفاوتی کارگران یا بر مقاومت شان در مقابل تشدید کار، فائق آید. این وجه از سیاست دستمزدهای - ترکیب شده با نوبه‌مندی که مدت‌زمانی در میان بخش‌های کارگران وجود داشت (یعنی بر [شرکت‌گشت در "ساختن سوسیالیسم" - جبهه موقت جنبش کارگران خط مقدم \* (Oudarniki - ها) (Oudarniki) و بعد جنبش استخوانیستی (Stakhanoviste) را تأمین کرد. جنبش اخیر الذکر، امکان جذب شکننده‌ای از یک قشر کارگر نسبتاً "مرفه" ای را فراهم ساخت. جنبش استخوانیستی با خصومت مستور ولی فسیال توده کارگران مواجه شد زیرا که این (جنبش) در جهت انزایش معیارهای (Normes) تولید عمل کرد. و این به کاهش واقعی دستمزدهای یک بخش از طبقه کارگر منجر می‌گردد. علی‌رغم "کارزار تبلیغی" متعددی که توسط حزب همراه افتاد استخوانیسم از حد یک پدیده کم‌و‌کم نام تجاویز نکرد.

معنای ایدئولوژی برابری طلبی بی‌وزنه همراه بود یا رشد نابرابری در آمد همسا و [رشد] امتیازاتی که بیش از پیش بورژوازی دولتی از آن (ضد برابری طلبی) برخوردار می‌شد. حقوق‌های بالا، پاداش‌ها، "پاکت‌ها" (ی سرپسته)، نروشگه‌های اختصاصی ویژه کاردها در سطح بالا، آپارتان‌های نفا دار وسیعی که اختصاصاً برای اینان ساخته می‌شد، در حالی که کارگران در مجتمع‌های چوب‌کهریتی یا چینه‌خانه‌ها در یک اتاق زندگی می‌کردند. در حالی که ضد برابری طلبی کم‌سائیش از برابری را برپا می‌ساخت که به از یاد فاصله‌های اجتماعی منجر می‌گردد، این فاصله‌ها از ورای چهره‌های دیگر ایدئولوژی استالینی - خصوصاً از ورای چهره‌هایی که خلعت "همگونی" جامعه

\* Ouvriers de choc

بدینگونه، کم‌کم چهره‌ای از "یکپارچگی" ظاهری، از "وحدت" انسان‌آمیز حزب و نیز از "وحدت" انسان‌آمیز حزب و خلق ساخته و پرداخته شد، چیزی که سرانجام، چهره "هویت" تبلیغی شان را وادار به ظهور ساخت. این ظهور ناگهانی، بر اثر تغییر بنیادی که حزب در طی سال‌های ۱۹۳۰ متحمل شد، بسیار ضرورت داشت.

در این ایام، حزب بطور کامل نقطه پایانی گذاشت بر این که یک سازمان انقلابی در خدمت زحمتکشان باشد. که وحدت آن از طریق وجود یک خط مشی و یک پراکتیک انقلابی و از طریق پیوستن به یک پیش‌طی و به یک ایدئولوژی تعیین می‌شود که توسعه این (ایدئولوژی) لزوماً از ورای (توسعه) تضاد‌های خاص آن می‌گذرد. حزب هر چه بیشتر بصورت یک دستگاه دولتی دارای امتیاز در می‌آید. وحدت نسبی ایمن دستگاه مکی است بر همسنگی کسانی که از امتیازات مشابه برخوردارند (ولوا این که [این امتیازات] بنا به جایگاه هر کس در سطوح مختلف سلسله مراتب، متفاوت باشد)، و [نیز مکی است] بر مباحث همه از یک هیأت رهبری که این [هیأت رهبری] نمی‌تواند خود را حفظ کند مگر با توفیق از همه که به مطلق ترین نحوی صداقت و "انضباط" در رابطه با رهبر (Vozhd-Vozhd) را بروز دهند. این "انضباط" باید مبادله امتیازات نزیاید پذیرفته شود ولی [این امتیازات]، با یک تصمیم ساده رهبر و دستگاه‌های کنترل - که در اصل - تحت رهبری او قرار دارند، هر آن قابل انفعال اند.

پراکتیک سیاسی، که در تحت این شرایط گسترش می‌یابد، مجبوره‌ای از استرات ایدئولوژیک را بدنیال خود میکند. آن [پراکتیک سیاسی] نه تنها انسانه و حسدات و یکپارچگی بلکه، نام تر از آن، تصویری از رجحان وحدت بر تضاد را تحمیل می‌کند [یعنی] چیزی را که به وارونه کردن "دیاکتیک" - که بطور صوری همجنسان به آن استناد می‌گردد - منجر می‌شود. این وارونگی خود بخاطر تغییر بنیادی نقش ایدئولوژی حزب، جبراً تحمیل گردیده است. این یکی (ایدئولوژی حزب) از ایدئولوژی انقلابی بودن است می‌کشد تا بصورت یک ایدئولوژی محافظه کارانه و سنا پیشگرا نه در آید که به هویت نه به تضاد، امتیاز می‌دهد و نتیجه را بیشتر بر تکسار می‌گذارد و نه بر درگونی.

البته درگونی انکار نشده است زیرا پیروسی ضد انقلابی در جریان، در طی سال‌های ۱۹۲۰ و پیروسی انباشت، درگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عمیقی را بدنیال داشته‌اند. با اینهمه، درگونی - گرچه همچنان "انقلابی" توصیف می‌شد - پیش از پیش، به سیما "توسعه" (Développement)، تکامل

شوروی و در بطن آن، تسلط وحدت بر تضاد را اعلام می‌داشت. بکار می‌رفت. این چهره همچنین برای توضیح انسانه وحدت حزب بکار گرفته می‌شد. در واقع، این انسانه نیز بدواً در عرصه پراکتیک گسترش می‌یافت. این [انسانه وحدت حزب] در تناسب بود با تحمیل بیش از پیش سخت‌گیرانه - از نیمه سال‌های ۱۹۲۰ به بعد - در اجبار به "معنی" نگه داشتن گفتگو‌های کینه می‌توانست در بطن ارگان‌های رهبری کننده حزب جریان داشته باشد. انتشار گفتگو‌ها قطع می‌شود، فقط یک بخش از اختلاف نظرها (آن‌هایی که هنوز قابل تحمل "طبی" می‌شدند یا تناسب "تعمل" شان را تحمیل می‌کردند) - هنوز در سطح همام، ولی بنحوی مستور به زبان اروپ (Langue d'Esopo - AE) \* (Sopien) بیان می‌یافتند؛ اختلاف نظرهای دیگر بسا خشونت بعنوان "ضد انقلابی" مورد عقیب قرار می‌گرفتند یا به سکوت واگذار می‌شدند. حزب می‌بایست هر چه بیشتر متحد و "یکپارچه" بنظر رسد. شفافیت حزب در مقابل توده‌ها و نتیجه خلعت مویکاتیک آن - بطور کامل از بین رفت.

این یکپارچگی ظاهری معمول تصمیق تضادها در بطن حزب و [تصمیق تضاد‌های] بین حزب و توده‌هاست. این ترس - تقسماً بجا - شیوع یافت که بیگان آشکار این تضادها آن‌ها [تضاد‌های] بین توده‌ها و حزب را بنحو خطرناک‌کنسی حدت خواهد بخشید.

\* اروپا به یونانی Aisópos، انسانه نویسی یونانی است (احتمالاً متعلق به تئورن ششم قبل از میلاد). شخصیت او انسانه‌ای باقی مانده است. گویا الکسیس و بدقواره، برده‌ای آزاد شده بود. به آن، گروت، دلفس و نیز به خاورمیانه سفر کرد و در دلفس بود که توسط پیشوایان مذهبی دلفی به مرگ محکوم شد. انسانه‌هایی که به او نسبت داده می‌شود از قرن پنجم قبل از میلاد در بین توده مردم شهرت داشت و بعدها در عام ادبیات اروپائی و در ادبیات غرب راه یافت (اروپا اعراب، لقیان است که در قرآن هم از او نام برده می‌شود و ۴۱ انسانه حکمت‌آمیز به او نسبت داده می‌شود). از قرن چهارم قبل از میلاد به بعد، انسانه همای اروپا بدقعات به نظم و نثر درآمد. انسانه‌های اروپا بسیار کوتاه و غیر مستقیم است (پرسوناژهای آن حیواناتند که بجای آدم‌ها سخن می‌گویند). در اینجا منظور از زبان اروپا، انتشار گزارشی جملات رهبری حزب است بطور خلاصه و نشرده، سردرگم، توأم با اشاره و کتابه بنحوی که جز حاضران در آن جلسات بقیه مردم چیزی از آن سر در نیاورد.

تدریجی (Evolution) و "پیشرفت" (Progrès-Progress) در می‌آید. در واقع، این تکامل تدریجی گزائی، یک چهره مرکزی صورت‌بندی ایدئولوژیک استالینی را تشکیل می‌دهد. این [تکامل تدریجی گزائی] از طریق مکانی که در این ایدئولوژی اشغال می‌کند و [از طریق] سیستم تیزه کردن مراحل و توانیسم توسعه تاریخی خود را بروز می‌دهد.

در سطح پراکتیک بلافاصله، این سیستم تیزه کردن، حزب و دولت را به موازات ابزار ساده "خواست‌های تاریخی"، جلوه گر می‌سازد. این "بزار" گویا بخاطر سر شناختی که از قوانین توسعه تاریخی دارند به تنهایی قادرند نقشی تعیین کنند. ایفاء کنند. این شناخت گویا باید نقش‌تالی داشته باشد. برعکس، مقاصد توده‌ها و آمال شان (که می‌توانند "خواست‌های تاریخی" را ناراضح کنند)، به موازات احتیالی در پیاده کردن "خط مشی سیاسی درست" - که حزب و رهبرانش تأکید می‌کنند که فاطین ضروری آند - جلوه گر می‌شود.

بدینگونه در ایدئولوژی استالینی، جایگاه مطلق خایان می‌گردد که بسمورژوازی دولتی در حزب و در سیستم دستگاه‌ها اشغال میکند، جایگاهی که به هر گونه بدخالت "بی موقع" توده‌های مردم به مقابله بر می‌خیزد. همین مناسبات پیوسته طبقات - در ترکیب با شرایط تاریخی که در درونشان آن [مناسبات] گسترش می‌یابند (شرایطی که مجبور می‌کنند تا "زبان مارکسیسم" بکار گرفته شود در همان حالی که این [مارکسیسم] به شکل خود تبدیل می‌گردد) - کاری می‌کنند که صورت بنسبندی ایدئولوژیک استالینی، خلعت پیش‌ایده‌آلمستی از "مارتالیسم دیاکتیک" را ارائه دهد.

بنام این پیش‌است که "مارتالیسم دیاکتیک" و "حامل" خیالی آن [یعنی] حزب، خصوصاً رهبری آن گویا قادرند که "دیاکتیک" را بکار ببندند. و در حیطه علمی، "درست و نادرست" را بطور قاطع تشخیص دهند. این کار را با استناد به "قوانین دیاکتیک" و "کاربر" (Application) شان [انجام می‌دهند]. چنین پیشی جواز "صدور امریه" را فراهم می‌کند که شوری‌های لیسنکو\* درست و پرولتری اند.

\* تروخیم د لیزویچ لیسنکو (T.D. Lyssenko) (۱۹۲۱-۱۸۹۸) زنه تیمیسن و گیاه‌شناس شوروی. مطالعاتی در زمینه بهاره کردن گندم انجام داد. Vernalisation du blé. با بهاره کردن گندم اصطلاحاً است که در سال ۱۹۳۰ پدیدار شد و عبارت از تکنیکی است که گویا این امکان را فراهم می‌کند که گندم پائیزه به گندم بهاره - با راندها بالا - تبدیل شود و در مدت‌زمانی کوتاه، تمام می‌شود.

### توضیحات

۱- در این زمینه مراجعه کنید به شارل بظهایم، "مبارزه طبقاتی" در اوج انقلاب (URSS)، جلد دوم، پاریس، ۱۹۷۷، پنجم چهارم، فصل سوم (توضیح از متن اصلی مقاله).  
 در همینجا قابل تذکر است مابقی که در فوق با "تحلیل" شروع می‌شود و به "می‌انجامد" ختم می‌گردد در ترجمه انگلیسی مقاله وجود ندارد. (شماره ۱) در متن مقاله، بر خلاف ترجمه انگلیسی نه در پایان جمله تیلی، بلکه در پایان همین جمله آمده است. اینگونه حذف‌ها در ترجمه انگلیسی مقاله (نه فقط یک جمله بلکه مواردی پاراگراف کامل) فراوان است که اشاره مورد به مورد آن‌ها ضرورتی ندارد.  
 ۲- در مورد جمعی کردن مالکیت وسایل تولید و مبادله (Collectivisation) که تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اوج آن (URSS) (۱۹۳۸)، و جنبش من‌خوانیم: "این انقلاب" [گلتکوویزاسیون در کشاورزی در زمان استالین] از این بابت بدیع (Original) بود که از بالا به‌ابتکار قدرت دولت، با حمایت سفیسم از یاتین، توسط میلیون‌ها روستایی در حال مبارزه علیه جنگ اندازی کولاک‌ها، برای زندگی آزاد گلتکوویزی (Koltchozienne) انجام یافته بود. (مسکو، ۱۹۲۹، صفحات ۲۸۸-۲۸۷). این ترها در سال ۱۹۵۰ بار دیگر توسط استالین، در جزوه اش: "مارکسیسم و مسائل زیان‌شناسی (Linguistique)" مورد تأیید قرار گرفته است.

۳- بعنوان نشانه‌ای بر معنا به یک "م" ی - طاری از هرگونه ابهام - اشاره کنیم که استالین، در آغاز سال‌های ۱۹۳۰، فراوان به آن تکیه می‌کرد. او به رهبران صنایع چنین اظهار داشت: "ما - شما و ما - در قدرت هستیم و ما در مجبوریم همه چیز هستیم از جمله [پاسخگوی] نفس مسئولیت" (موقعیت جدید، وظایف جدید در بنای اقتصاد، "نطق ایراد شده در کنفرانس رهبران صنایع، ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱، مسائل فنیم - از این پس م - ل - مسکو، ELE، ۱۹۵۱، ص ۵۱۶).

همچنین این عبارت را ذکر کنیم که استالین خطاب به کمیته مرکزی حزب ایراد کرد: "در دنیا، حزبی نظیر حزب ما، حزب کمونیست، حزبی این چنین با قدرت، دارای تئوری‌های این چنین بزرگ وجود ندارد و هیچ‌گاه وجود نداشت. هیچ چیز مانع ما نمی‌شود و نمی‌تواند مانع ما بشود تا گلتکوویزها را همان طوری رهبری کنیم که منافع آن‌ها [یعنی] منافع دولت، انضام دارد (۱۰۰۰). زیرا که این مائیم که در قدرت هستیم این مائیم که منابع دولت را در اختیار داریم. این

۲۸۷

تحکیم جداگانه آن بدست می‌آید و این برای خلاص کردن به مانده‌های طبقات شرف به موت و برای سازماندن منافع طبقه محاصره سرمایه داری به که هنوز با از بین رفتن بسیار فاصله دارد و باین زودی‌ها از بین نخواهند رفت. یک امر ضروری است" (بیان برنامه پنج ساله اول م - ل، ص ۵۹۲).

۱۰- گزارش به کنگره هفدهم م - ل، ص ۸۷۵.  
 ۱۱- همانجا، صفحات ۸۸۱-۸۸۰ استالین در سال ۱۹۵۰ "در مارکسیسم و مسائل زیان‌شناسی"، با تکیه به تجربیاتی که جنگ علیه آلمان هیتلری در اختیارش قرار داد، این تر را از نو مورد تأیید قرار داد.

۱۲- پس از ۱۹۲۶، حقوقدانان کریلنکو (Krylenko) و پاشوکا نیس (Pachoukanis) که هنوز از زوال دولت یاد می‌کردند، از گردونه خارج شدند. در این وقت، ویشینسکی بعنوان سردمدار کتیب حقوقی شوروی ظاهر شد. قانون اساسی ۱۹۱۸، "مرحله چهارم" مشخص می‌کرد و بعنوان هدف برای حاکمیت شوروی، برقراری سوسیالیسم را در نظر می‌گرفت. "در آن نه تقسیم طبقات وجود خواهد داشت و نه حاکمیت (Pouvoir) دولت". قانون اساسی ۱۹۳۶، برعکس، نقش اساسی را به "دولت سوسیالیستی" اعطا می‌کرد [مراجعه کنید به کی دزولر Guy Desolre، چهار قانون اساسی شوروی (۱۹۲۷-۱۹۱۷)]، [انتشارات] ساولی، (۱۹۷۷).  
 ۱۳- استالین در سال ۱۹۲۷ اعلام داشت: "مسئله این نیست که انتخابات ما همان‌ها، سازی، مخفی و مستقیم خواهد بود، گواهی که همین امر بخودی خود دارای اهمیت بزرگیست. مسئله اینست که انتخابات همان‌ها، در مقام تقابلیست با انتخابات نظام کشورهای دیگر، آزادترین و دموکراتیک‌ترین خواهد بود." در احاد چهارم شوروی سوسیالیستی نه سرمایه داران وجود دارند، نه مالکسان بزرگ ارضی، در نتیجه، "هیچگونه فشاری نمی‌تواند از طرف طبقات متکثر به افراد بی چیز اعمال شود. در کشور ما، انتخابات در یک جو همگاری بین کارگران، دهقانان و انتلکتوئل‌ها، در یک جو اعتماد متقابل - حتی دلم می‌خواهد بگویم دستخس متقابل - انجام می‌شود" (سخنرانی در مقابل رای دهندگان - در اثر قبلاً اشاره شده، صفحات ۱۷۵-۱۷۴).

در ماه مارس همین سال بود که [استالین] در باره "وخت مبارزه طبقاتی" سخن گفته بود.

۱۴- بالاخره باید درک کرد که از میان کلیه سرمایه‌های یا ارزش موجود در جهان، با ارزش‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین آن‌ها را انسان‌ها و کارها تشکیل می‌دهند.

۲۸۹

و ترهای ژنه تسمین‌ها (Génétiiciens) نام‌رست و بورژوازی - بدینگونه، ویژگی تجربه علمی انگار می‌شود و "نقش رهبری کننده" حزب در تمامی محیط‌ها مورد تأیید قرار می‌گیرد. یک چنین نفی، ترجمان یک موضع ایده‌آلیستی است. این [نفس] متضمن برتری تئوری بر پراکتیک است و متکی بر این فرض است که شناخت از جهان می‌تواند از شناخت "توانی نام دیاکتیک" استنتاج گردد.

این بینش ایده‌آلیستی از "مارتالیسم دیاکتیک" نه تنها در انطباق با برآمدن طبقه غالب از پراکتیک اجتماعی تولید و از تجربه علمی بلکه همچنین و بویژه [در انطباق] با موضع برتر بورژوازی دولتی حاضر در رأس دستگاه‌های حزب و حکومت است. این موضع به جناح برتر بورژوازی دولتی امکان می‌داد که به دانشمندان "دیگته کنند" به چه نتایجی باید برسند، یعنی، خصوصاً در حالت بحران‌های حاد اقتصادی و اجتماعی [به چه نتایجی باید برسند] که امکان دهند پلان‌فلسفه (ولو بنحوی متوهمانه) با پایه‌ای از اثرات این بحران‌ها "مقابل شود" - مادام که تضادها در بطن بورژوازی دولتی بصورت حاد باقی می‌مانند این تضادها جناح برتر بورژوازی را وادار می‌سازند که در باره همه چیز بطور قاطع تصمیم بگیرند، و این شیوه‌ای است برای ابراز "غوق" خود.

در جریان سال‌های ۱۹۳۰ و آغاز سال‌های ۱۹۵۰، اتخاذ مواضع افراطی از طریق بینش ایده‌آلیستی "مارتالیسم دیاکتیک"، ترجمان خود را در حدت بحران اقتصادی و سیاسی و، بویژه، در بحران کشاورزی می‌یافت: "لیسنکسیم"، شیوه توهم‌آمیزی برای حل این بحران بود.

### نتیجه

- مراحل تکامل آن را طی کند. لیسنکو با تئوری ژن (Gène) به مخالفت برخاست و در این زمینه، کارگاه گسترش تئوری‌های ایوان ولادیمیر میچورین I.V.Mitchourine (۱۹۳۵-۱۸۵۰) بود. لیسنکو در زمان استالین به اوج اقتدار و افتخار رسید. بعدها شوروی‌های او در شوروی پشت‌مورد اعتراض قرار گرفتند و سرانجام به یاد فراموشی سپرده شدند.

۲۸۶

مائیم که برای رهبری گلتکوویزها فراخوانده شدیم، و این مائیم که باید تمام مسئولیت کار در روستا بر عهده بگیریم" (۱۱ ژانویه ۱۹۳۲، م - ل قبلاً اشاره شده، صفحات ۱۳-۱۱۲).

۱۳- حذف طبقات انگل، استشاران انسان از انسان را [در شوروی] ناپدید کرده است" (استالین، گزارش به کنگره هفدهم، ژانویه ۱۹۳۴، م - ل، صفحه ۶۸۱).  
 "دیگتر طبقه سرمایه داران در صنایع، دیگر نه طبقه کولاک‌ها در کشاورزی - دیگر نه تجار و بورس‌بازان در تجارت - کلیه طبقات استشارگر تصفیه شده‌اند" (در زمینه طرح قانون اساسی، نوامبر ۱۹۲۶، م - ل، ص ۷۵۲).  
 "ما سرمایه دار داریم، نه مالک بزرگ ارضی، نه استعمار و نیتق تر این که احدی وجود ندارد که بر روی خلق، اعمال فشار کند و خواست او را به انحراف بکشد" (الحق استالین در مقابل رای دهندگان در حوزه انتخاباتی استالین در مسکو، ۱۱ دسامبر ۱۹۲۶، کنیات‌آثار، جلد چهارم، N.S.E. کتابفروشی نورمن بتون، پاریس، ۱۹۷۷، ص ۱۷۵).

۱۴- در زمینه طرح قانون اساسی، م - ل، ص ۷۲۵.

۱۵- استالین، گزارش به کنگره هفدهم (۱۹۳۶)، م - ل، ص ۸۸۱.

۱۶- بنا به نظر ویشینسکی (vichinsky): "اکنون دولت شوروی به چه چیزی بیشترین شباهت‌ها را دارد، به ماشین فوق‌العاده متکامل که اولین متحرک (Locomotive) خود را پشت سر، در محلی بسیار دور رها کرده است."

"The teaching of stalin concerning the socialist state" in soviet legal philosophy, Cambridge, UMP, 1951, P.248.  
 A.Vichinsky, The law of the soviet (Macmillan, 1948)

این اثر از چاپ ۱۹۳۸ روسی [به انگلیسی] ترجمه شده است.

۱۷- P.Loudine, La source principale du développement de la société soviétique. Accord parfait entre les forces productives et les rapports de production, Moscou, ELE, 1950, P.16.

۱۸- در خصوص انحرافات در مسئله ملی، ۷ ژوئن ۱۹۳۰، مراجعه کنید به استالین در کتاب "مارکسیسم و مسئله ملی و دستورات" [انتشارات N.bethune، پاریس، ۱۹۷۰، ص ۳۳۸]. استالین در سال ۱۹۲۴ بر همین امر تأکید می‌نماید:

"محو طبقات نه از طریق خاموش شدن مبارزه طبقاتی بلکه از طریق شدن آن بدست می‌آید. زوال دولت نه از طریق تضعیف قدرت بلکه از طریق

۲۸۸

باید درک کرد که در کشور ما، در شرایط کنونی، کارها در باره همه چیز تصمیم می‌گیرند. سخنرانی در کاخ کرملین به نام سمیت اظهار درجه به شاگردان مدرسه عالی ارتش سرخ، ۴ به ۱۹۳۵، م.ل، صفحه ۲۲۸-۲۲۸ این سخنرانی، بعد هم با به نفعات بشمار بصورت جزوه ای تحت عنوان "انسان با ارزش ترین سرمایه" تجدید چاپ خواهد شد.

۱۵- "طرح قانون اساسی جدید اتحاد جماهیر شوروی (URSS) از اسیان مسر حسرتک می‌کند که در جامعه، طبقات متخاصم وجود ندارد، که جامعه از دو طبقه دوست، کارگران و دهقانان، تشکیل یافته است، که در تیفلیس همین طبقات زحمتکش اند که حاکمیت را در دست دارند، که رهبری سیاسی جامعه (دیکتاتوری) متعلق به طبقه پیشرو جامعه است. (۲۰۰ استالین، "در زمینه طرح قانون اساسی" م.ل، ص ۲۶۰). در سال ۱۹۳۹ استالین چنین خواهد گفت: "فونکسیون سرکسوسوب نظامی [پلیسی] در داخل کشور بی مورد شده، از بین رفته است چرا که استثمار محو شده است، استثمارگران دیگر وجود ندارند و دیگر کسی برای سرکوب شدن یافت نمی‌شود" (گزارش به کنفرانس هفدهم، م.ل، ص ۸۸۱).

۱۶- کتاب The law of the soviet State سابق الذکر، ص ۴۹، ایضا: "ما از مارکسیسم می‌آموزیم که پرولتاریا همچنین به دولت احتیاج دارد تا استثمارگران را پایمال سازد و توده عظیم مردم را بسوی قلمرو اقتصاد سوسیالیستی رهنمون گردد. در این رهگذر، به ارگان هائی نظیر دادگاه ها - که فعالیت شان پیوسته است به موازین قانونی، به مقررات، به عادات (Coutumes) قانونی، به پیش حقوقی یعنی به حقوق (Droit) در کلیت خود - یک نقش استثنائی شعلق می‌گیرد" (همانجا، ص ۵۰).

۱۷- "در زمینه طرح قانون اساسی"، م.ل، ص ۲۶۰.  
 ۱۸- "گزارش به کنفرانس هفدهم"، م.ل، ص ۸۵۹.  
 ۱۹- "گزارش به پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی، ۳ مارس ۱۹۳۲، کلیات آثار، جلد چهارم، INBE [کتابفروشی نورمن بتون، پاریس]، ص ۱۶۶.

۲۰- همانجا. در زمینه این مسائل مختلف، مراجعه کنید به [کتاب] "کمونیسم"، "مارکسیسم" استالینی، که در پائیز ۱۹۲۹ در انتشارات Federay به چاپ خواهد رسید.

۲۱- یکی از مضامین گسترش یافته توسط استالین در سخنرانی ۲۲ ژوئن ۱۹۳۱ است، و تئوری که اعلام داشت: "... طبقه کار باید انضباط های فنی خاص خود در تولید

را پرورش دهد" (م.ل قبلا اشاره شده، ص ۵۱۹، تاکید از متن اصلی است).  
 ۲۲- مبارزه علیه "انضباط های قدیمی"، بویژه در سطوح عالی، تحت تأثیر ناراضی طبقه کارگر و نقاد های درونی در بیرونی دولت گسترش یافت. در آغاز سال های ۱۹۳۰، جهت گیری "اصولی" در انطباق با خصومت آشکار علیه این جناح از "انظباطاتسیا (Intelligentsia)" نبود. بدینگونه، در سخنرانی اشاره شده در یادداشت قبلی، استالین به انشاء کسانی پرداخت که هر بخش می یا مهندسان "کتب قدیم" را "یک جنایتکار یا خرابکار" ارزیابی می‌کردند و او تاکید کرد که باید "رفتار نسبت به مهندسان و تکنیسین های مکتب قدیم تغییر یابد، توجه و رافت بیشتری به آنان معطوف گردد" (همانجا، ص ۵۲۴، تاکید از متن اصلی است).

۲۳- همانجا، ص ۵۱۰.

**فهرست**

صفحه	عنوان
۵	بحران خلیج فارس ضعف یا قدرت رژیم؟
۱۸	مستطوط پیروزی حفاظت بی‌آلوده رگه نو سال ۱۹۸۸ (۱-۱۰ ستل)
۲۴	انتخاب سیاسی و ولایت کسوفیت‌ها شرح مصلحت
۲۹	انتخاب سیاسی، بررسی نظرات مختلف ۱- مکتب موسیلمانی های ایران
۵۱	انتخاب سیاسی به ترمیم
۵۷	انتخاب آینه ایتالیا و حزب سوسیالیست مقتضای از ترویج انگلیس
۶۶	آرایش در شب - به شعر
۷۲	مخملاتی در باره اشتراکیت دول سوم و سلف شرق ۹- کنگره دوم کیهن‌تره - بررسی نظرات
۱۷۶	مسئله زد - شرح خطوط مشخصی
۱۸۷	آگهی دهسانه دهیای سرد [فلا رویتهام]
۱۷۵	مباحث پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی (۶) استالینیسم، پهنای ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی - پنهانیم، شراب
۲۰۰	"دین الهی خلق است"، ملوک حکمران کوتاه، به یک خط مبحث، به یک برداشت اشتباه
۲۰۶	فقد فلسفه حقوق هگل - ملوک
۲۱۰	اسلام در بیان چه شرایط اجتماعی بوجود آمده؟ ۹- سروری در کتاب "محمد" (تر ملوکیم رودموند)
۲۶۵	"ایران ۲۰۰۰ به چه جهت تجارت" پرسی کتلی
۲۷۰	خلیج و جنگ، چهل کشور فروخته شده
۲۷۲	تصحیح و پرورش



## مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۶

## استالینسیم پمناپه ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی

۲ - در باره ایدئولوژی اقتصادی "شیوه تولید سوسیالیستی"

م\* صبا  
مترجمان: ۱- هرمزیشارل بتلهایم  
از: پرخار شواخس

کلید رمز پیش‌های اقتصادی (و اجتماعی)\* عمر استالینی، متوله مالکیت سوسیالیستی است- در واقع، مجموعه سیستم تئوریک موسوم به "اقتصاد سیاسی سوسیالیستی" که طبقه مسلط از سال ۱۹۲۶ تدوین آذرا پمتوان و نظریه خود تلتی می‌کند (طرحی که واکنشی تا قبل از چاپ اول "راهبای اقتصاد سیاسی" تهیه شده توسط نرمنگستان علوم، در سال ۱۹۵۴، به نتیجه می‌رسد). به این مالکیت سوسیالیستی وابسته است و از آن نشات می‌گیرد(۲۶).

\* در این نوشته پراشزها و تاکیدها همه جا از متن اصلی، دوبراشزها از است- توضیحات مترجمان که با علامت \* مشخص شده در پایین صفحات و توضیحات دوستانگان در پایان مقاله آمده است.

۱۷۷

آندیشته رهائی

کاپیتالیستی را مخفی می‌کنند؛ بهبوده است تصریح کنیم که ایدئولوک‌های استالینی، بجای آنکه این توهم را مورد انتقاد قرار دهند، بر عکس، برپایی آذرا بصورت یک سیستم، و نظریه خود تلتی کرده‌اند. بنابراین، "پیروزی نهایی" سوسیالیسم، پایه خود را در تصمیم "مالکیت و سیستم سوسیالیستی" - محصول انقلاب از بالا - پیدا می‌کند. این بهان (( "پیروزی نهایی سوسیالیسم" ))، همراه است با دگرگونی حدیث (Discours) رسمی - در آشپاییکه از ورای موضوع (Thème) "دفاع" از مالکیت و سیستم سوسیالیستی، محافظه‌کاری اجتماعی، بیش از پیش، گرایش به مسلط شدن دارد- این موضوع ((موضوع "دفاع از مالکیت و سیستم سوسیالیستی" )) - که استالین را به چائی می‌برد تا در سال ۱۹۵۰ تاکید کند که سوسیالیسم، نه بهیچوجه از طریق انقلابها ((بلکه)) فقط از ورای تحولات تدریجی (Evolutions Graduelles) می‌تواند توسعه یابد(۲۹) -، نشانده گذار از دوره شد انقلاب به دوره تشبیت (حتمی) حاکمیت بورژوازی دولتی را تشکیل می‌دهد- این ((موضوع)) پیوسته است به دیدی عمیقاً حقوقی نسبت به مسائل اجتماعی که از سرمایه‌داری دولتی تراوش می‌کند و به ایدئولوژی استالینی، ختمی چنین حیرت‌انگیز از "سوسیالیسم حقوق‌آندان" (بناباه اصطلاح انگلس) ارائه می‌دهد؛ این ((موضوع)) همچنین متصل است به گسترش یک سیستم سرکوبگرانه، ((سیستم سرکوبگرانه)) که برای "حفظ کردن" و "دفاع کردن" از سیستم سوسیالیستی - یعنی میوه انقلاب از بالا -، وضع شده است(۳۰) - بزودی، بیشتر تئهای اقتصاد سیاسی سوسیالیستی با دگم مالکیت سوسیالیستی مورد محک قرار می‌گیرد- بویژه - و علیرغم روشن بودن تمایها -، تاکید به انقاه سیستم مزدوری (Systeme du Salarariat)، به انقاه سرمایه و استشار((چیز با همان دگم مالکیت سوسیالیستی مورد محک قرار می‌گرفت)) - بدینگونه تاکید می‌شد:

۱۷۶

استالینسیم

تمیز بین مالکیت دولتی و "مالکیت سوسیالیستی" پمناپه "مالکیت اجتماعی" (یعنی مالکیت جامعه، در نظر گرفته شده بعنوان یک کل)، در سال ۱۹۲۶ - زمانی که انقاه طبقات متنازع اعلام می‌گردد -، بطور واقعی پایان می‌پذیرد و بصورت تدوین شده در می‌آید- در ایشنگام، استالین اعلام می‌کند که "مالکیت سوسیالیستی ابزار تولید پمناپه پایه تنزل ناپذیر جامعه شورائی ما مسجل گردیده است"(۳۵) - در جایی که دولت، مالک است، "طبقه کارگر ما که تنها از ابزار تولید محروم نیست بلکه برعکس، آنها را - در اشتراک با تمامی خلق - در اختیار دارد"(۳۶) -

با این وجود، از همان سالهای ۱۹۲۰، پیش فرض‌های تئوری مالکیت سوسیالیستی حضور داشته‌اند، که اینهنسباصبی (Identification) بخش دولتی و "بخش سوسیالیستی" (در تقابیل با بخش "اقتصاد خموسی")، تزی بود بطور بسیار عام و گسترده پذیرفته شده(۳۷) -

مفهوم مالکیت سوسیالیستی فقط متکی بر کاملاً معکوس کردن مناسبات حقوقی و مناسبات اقتصادی نیست، بلکه همچنین (و بویژه) ((متکی است)) بر ایتمهای دولت و جامعه- بدینگونه است که راهبای اقتصاد سیاسی، "مالکیت سوسیالیستی" را "مالکیت اجتماعی وسایل تولید" و این ((عبارت)) آخری را "پایه مناسبات تولیدی در رژیم سوسیالیستی" تعریف می‌کند(۳۸) - درست است که در اینجا مسئله ((فقط)) بر سر یک فریبکاری ساده نیست بلکه ((همچنین بر سر)) تئوریزه کردن ظواهر ساختگی سرمایه‌داری دولتی است، در آچاشی که بتظر می‌رسد هر گونه طبقه استشارگر بطور واقعی ناپدید شده- در واقع، در ایلمحالت، مامورین (یا کارمندان) سرمایه، بطور انفرادی، غیر مالکند در صورتی که دولت، تنها مالک (تجربیدی) سرمایه است، طبقه سرمایه‌دار، فقط بطور دسته جمعی، از طریق واسطه دولت، مالک بشمار می‌رود- اما، این واسطگی دقیقاً چیزیست که مناسبات تولید



"در جامعه سوسیالیستی، این زحمتکشان و در رأس آنها طبقه کارگرند که حاکمیت را در دست دارند. مالکیت ابزار تولید در اختیار آنهاست. در موسسات سوسیالیستی، نیروی کار، یک کالا نیست، چرا که زحمتکشان، صاحبان ابزار تولید، نمی‌توانند نیروی کارشان را به خودشان بفروشند. بنابراین، در موسسات سوسیالیستی، هرگونه استثمار انسان از انسان، محو شده است" (۲۱).

در اینجا بروشنی می‌بینیم که این‌هاست دولت و جامعه "زحمتکشان" و سرپوش گذاری بر مناسبات/سرمایه (Kapital/Verhältnis) - چیزی که بطور غیر مستقیم، از طریق صورت مجرد چنین دولتی، دست به عمل می‌زند - کاملاً پایه‌های دگم‌های ستایشگرانه "سوسیالیسم" استالینی را تشکیل می‌دهد، و این آخری می‌تواند ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی توصیف شود.

شاید است اشاره کنیم که مالکیت سوسیالیستی، به‌شاید پایه باصلاح "شیوه تولید سوسیالیستی"، چیزیست که در تحلیل‌های، تز وحدت اقتصادی و سیاسی جامعه شوروی، پیش‌های همانند سازی (Homogénéisation) اجتماعی، تعریف این جامعه از طریق "خصلت یکپارچه" (۲۲) و غیره را پایه‌گذاری می‌کند. در واقعاً (ی اقتصاد سیاسی) می‌خواهیم:

"مالکیت خصوصی بر ابزار تولید نمی‌تواند چیز این عمل کند، که انسانها را از هم جدا سازد، مناسبات غالب و مغلوب و استثمار عده‌ای توسط عده‌ای دیگر را بوجود آورد، تقابل منافع، مبارزه طبقاتی و چشم می‌چسبی را ایجاد کند؛ در حالی که مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، انسانها را با هم متحد می‌سازد، اشتراك منافع واقعی و همکاری دوستانه را تأمین می‌کند" (۲۳).

در جامعه استالینی - و بطور کلی در جوامعی که سرمایه‌داری دولتی در آنها حاکم است -، صورت ظاهری وحدت یا تئوق وحدت بر تفاوت

برنامه ریزی به‌شاید قانون اقتصادی سوسیالیسم، توصیف شود (۲۵).

این اراده‌گراشی، از میان نمونه‌های دیگر، در این فرمول بیان می‌شد: "هیچ دژ مستحکمی وجود ندارد که بلشویکها نتوانند آنرا فتح کنند". این ((اراده گراشی)) منجر می‌شود به تدوین اولین برنامه پنجساله باصلاح "شجاعانه" (و در واقع، غیر منسجم و غیر قابل تحقق)، سپس به "تجدید نظرهای در جهت ارتقاء" این برنامه، تجدید نظرهای که بر این گرایش داشتند تا هر چه کمتر امکانات واقعی را مورد توجه قرار دهند - چیزی که این اجبار را بوجود می‌آورد تا با توسل به یک سیستم توزیع اداری ابزار تولید، اقتصاد بطور روزمره "اداره" شود - با این وجود، "اراده گراشی" حاکم بر "برنامه ریزی"، در نهایت، پوششی بیش نیست تا از ورای آن، قواعد ادبیات و گرایش به مازاد تولید سرمایه - پیوسته به شیوه تولید سرمایه‌داری - دست بکار شود.

در طی سالهای ۱۹۳۰، قتیسیم دولت، اراده‌گراشی و گرایش به مازاد تولید سرمایه، ابه‌ادی استثنائی بخود می‌گیرند، چرا که در شرایط یک مبارزه طبقاتی تشدید یافته بر اثر مصادره دست جمع روستاییان، گسترش می‌یابند.

در این ایام، قوانین ادبیات سرمایه - که وجودشان هر چه بیشتر انکار می‌گردد و عملشان با روند شد انقلابی جاری هر چه بیشتر ترکیب می‌شود -، پنحوی کورتر عمل می‌کنند. این امر معجز می‌شود به صعود مداوم معیارهای کار، به تشدید کار و به نزول دستمزدهای واقعی. حدیث رسمی چاره‌ای جز این ندارد که این واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی را - که با تصویرهای ایدئولوژیکی غالب، در تناقض است -، انکار کند. این حدیث همچنین تأکید می‌کند که سطح زندگی شده‌ها بالا رفته است. تناقض بین حدیث و واقعیت، نتیجه‌ای جز این بدست نمی‌دهد که اراده‌گراشی و توهمات مربوط به "مهار" توسعه اقتصادی، تقویت گردد.

(مالکیت اجتماعی، دولت، حزب، پیکره اجتماعی Corps Social و غیره) با تمامی قدرت ابزار وجود می‌کند، مه‌ذا، در همین حال، واقعیت یک لحظه از نشان دادن این امر باز نمی‌ماند که آن ((جامعه)) چندان وحدت یافته نیست، بلکه متنوع، متناقض، سرشار از تقابلات و تعارضات غالباً خشن است؛ ((واقعیت یک لحظه از نشان دادن این امر باز نمی‌ماند)) که تصور (وستایش) وحدت منحصر بفرد، ((واقعیت را)) برفع یک بخش مهم از جامعه، مخفی می‌کند و بروی آن سرپوش می‌گذارد.

دومین مقوله اساسی در ایدئولوژی شوروی، مقوله "اقتصاد با برنامه" است، این ((مقوله)) به‌مراه مالکیت سوسیالیستی، یک سیستم را بنا می‌دهد - یعنی که مه‌لفه آمیز خواهد بود اگر تأکید شود که تعریف سوسیالیسم، به این شرط دو گانه موجود، تقلیل می‌یابد: مالکیت دولتی ("سوسیالیستی") از یکطرف، برنامه ریزی از طرف دیگر. اقتصاد با برنامه در ایدئولوژی استالینی، در تقابل با "رقابت" و "هرج و مرج" تولید کاپیتالیستی قرار می‌گیرد - و این آخری‌ها ("رقابت" و "هرج و مرج") اساساً تحت اشکال شکست‌انگیز "گردش" (Circulation) درک می‌شود (۲۴).

بطور شاتیک می‌توان دو مرحله در پیش برنامه ریزی در عصر استالینی را از هم تمیز داد. در جریان سالهای ۱۹۲۰ (دوره‌ای که با پیروزی "تلفو لوژیستما" \* برنامه ریز بر کسای که بعنوان "دشمن نیست‌ها" مشخص می‌شدند آغاز گردیده)، مطلق کردن برنامه ریزی - مطلق کردنی که پیوسته است به ذهنی گرائی و اراده گرائی بی نهایت - غلبه می‌یابد. در این دوره، بسیار رایج است که

\* گیوه از متن اصلی است. محمد علی قروغی در "سیر حکمت در اروپا"، در مقابل Tétéologie، برهان علت غایی را قرار داده است. تلفولوژی دکترینی است که جهان را به‌شبه سیستم مناسبات بین وسیله و هدف تلقی می‌کند.

قتیسیم دولت و اراده‌گراشی، اجزای اساسی ایدئولوژی استالینی را تشکیل می‌دهند. مه‌ذا، وقتی که شرایط مبارزات طبقاتی تغییر می‌یابند، این اجزاء از ایفاء همان نقش آغاز سالهای ۱۹۲۰، دست می‌کشند. وقتی که مصادره وسیع روستاییان خاتمه می‌یابد، گرایش به فوق ادبیات، با خشونت کنتری انجام می‌گیرد. در این هنگام، "برنامه ریزی"، "واقع بینانه" تر می‌شود و صور (Figures) جدید ایدئولوژیکی، خصوصاً صور "قوانین اقتصادی سوسیالیسم"، جلوی صحنه را اشغال می‌کنند. با اینهمه، اراده‌گراشی تجدید می‌شود، اشکال جدیدی بخود می‌گیرد.

از حوالی سال ۱۹۶۲، با اعتقاد از خنثی‌ترین عینیت قوانین اقتصادی در سوسیالیسم، یک چرخش مهم در تئوری ((برنامه ریزی اقتصادی)) شوروی نمایانگر می‌شود. در آغاز سالهای ۱۹۵۰، برنامه ریزی بیشتر بعنوان یک فعالیت آگاهانه دولت تعریف می‌گردد که عملکردش مبتنی است بر اجراء یک قانون عینی: "قانون توسعه، هماهنگ (متناسب با) اقتصاد ملی". این تفکیک - از طریق "خطاها" و "کارمائی‌ها" - برنامه ریزی -، توجیه کردن "عدم انطباق‌ها" می‌تایید شده در زندگی مشخص بین "امکان" یک توسعه هماهنگ و واقعیت را نشانه می‌گیرد (۲۶).

ولی تبدیل برنامه ریزی به واسطه ساده کم و بیش مسکن الحصول "مقررات" یا "توقعات" یک قانون (خیالی) لازم، چیزی نیست جز انتقال صفات خنثیه اختصاص داده شده به دولت در دوره اراده گراشی، به "شیوه تولید سوسیالیستی". خصلت اساساً ذهنی "قانون اقتصادی" مغرور، چه مستقیماً مربوط به برنامه ریزی باشد چه ((مربوط به)) قانون توسعه هماهنگ، در هر دو حالت مشابه است. در اینجا متذکر شویم: چنین بختی می‌رسد که فعالیت برنامه ریزانه دولت بطور عام (یا تراست‌ها، احصارات) در سرمایه‌داری، فی نفسه امکان (بلکه واقعیت) "کنترل" توسعه اقتصادی و "مهار اجتماعی" شرایط تولید را ایجاد می‌کند. در اینجا، پایه پیش‌های "سرمایه‌داری سازمان یافته" را

در اختیار داریم: اما، اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، به شیوه خاص خود، این توهم را تئوریزه می‌کند - درست است مثلاً زمانی که مالکیت دولتی بر سرمایه غلبه یابد (این توهم: "اقتصاد سیاسی سوسیالیستی" یا بینش‌های سرمایه‌داری سازمان یافته)) به نهایت خود سوق داده می‌شود - بطور سوری، کنترل استفاده از ابزار تولید و ارزش اضافی توسط مأموران سرمایه دولتی، از ورای "برخامه ریزی اقتصادی" اعمال می‌شود، که این خود وابسته است به "تعمیمات حزب" - تصمیماتی که خود "بمقام ملیته کارگر" اتخاذ می‌گردد - در عالم واقع، کنترل بورژوازی دولتی بر استفاده از ابزار تولید و ارزش اضافی، از راه‌های کاملاً متفاوتی می‌گذرد و بهیچوجه به "مهار" توسعه نیروهای مولده منتهی نمی‌شود. این امر مانع از آن نیست که جایگاه اشغال شده توسط برخامه ریزی در فعالیت حزب و دولت، داگهان، صورت خیالی "مهار" توسعه اقتصادی، با واسطه‌گر برخامه دولتی، را ملامت سازد -

برای سلطه بورژوازی دولتی لازمست، چرا که تمویز (یا تمور Répresentation) یک اقتصاد گوش به فرمان برخامه ریزی، جزئی از ایدئولوژی "شیوه تولید سوسیالیستی" بشمار می‌رود - این (تصویر یا تمور) به طبقه رهبری کشفده اجازه می‌دهد که بمقام "دفاع از سوسیالیسم" از امتیازات خود دفاع کند -

مقاله برخامه (L'article/Programme) در زمینه آموزش اقتصاد سیاسی، چاپ شده در ۱۹۶۲ - و عموماً مشوب به اقتصاددان لئوتیف Leontiev (۲۷) - مثنی است دارای اهمیت عمده، که گذار از دوره اساساً آزاده‌گرایانه به دوره‌ای با تسلط جمهوری‌گری (Déterministe) را مشخص می‌کند (۲۸) - دهه بعدی به تدوین سیستم "قوانین اقتصادی" سوسیالیسم اختصاص می‌یابد که در راهشما (ری اقتصاد سیاسی) ۱۹۵۶ بعنوان قلب (Coeur) تئوری "شیوه تولید سوسیالیستی" معرفی خواهد شد، لحظه قوی این پروسه، دخالت استالین (با "مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اچ.ش.س" خود) در ۱۹۵۲ است که به مواضع متناقض ظاهر شده در مباحثات اقتصاددانان شائبه خواهد داد -

در این ایام، در پطن صورت پندی ایدئولوژیک استالینی، با نوعی اشاع\* و تعمیم الگوی سکاچیستی و چبری‌گری "ماتریالیسم تاریخی"

\* اشاع را در مقابل Extension قرار داده‌ایم که در اینجا، بمعنای گسترش پذیری مفهومی یک امر مشخص است - دکتر جعفر سجادی در فرهنگ معارف اسلامی خود (جلد اول، ص ۵۰) به نقل از "ایده‌البدایع" تئورینی از اشاع بدست می‌دهد که بدین معنی یا مفهوم Extension، در این جا، نزدیک است:

"اشاع (اصطلاح بدیعی است) و آن باشد که گویشده سخن گوید منظوم یا منثور که باب تاویل آن را وسعی باشد و معانی جدیدی در آن راه یابد که مرهیک مناسب ((مقصود وی)) باشد"

- تدوین یافته در جریان سالهای ۱۹۲۰ و توصیه شده در متن ۱۹۲۸ استالین (۲۹) - به ((الگوی)) "شیوه تولید سوسیالیستی" مواجه‌ایم - در واقع، اولین دوره ایدئولوژی استالیستی از طریق اختلافات شدید بین تئوری مشخصاً تکامل‌گرایانه (Evolutioniste) تاریخی - در آنجایی که پیشاگر میراث تئوری شوروی مولده اشتراک‌بیودال دوم از یک سو و پینشی از سیستم "سوسیالیستی" فوق‌العاده آزاده‌گرایانه از سوی دیگر است، در آنجایی که لحظه فعالیت آگاهانه (حتی خشونت "از بالا") تسلط می‌یابد - و نقش تعیین کننده رویشای حقوقی، سیاسی و ایدئولوژیکی در مقابل اقتصاد - در ((اقتصاد)) که دولت برخامه ریز می‌کوشد بصورت مضمون خلقت و آزاد تکامل اجتماعی در آید - قابل تشخیص است (۳۰) - این اختلاف را - که منتج از آن شرایط تاریخی و اجتماعی است که بورژوازی دولتی از پطن آنجا "انقلاب از بالا"ی خود را به سرانجام می‌رساند - ایدئولوژیهای استالیستی از زمانی می‌کوشند مستحیل کنند که معلوم می‌شود این سلطه طبقاتی پسخو برگشت‌ناپذیری کسب شده است: بعد از جنگ ((جهانی دوم)) (۳۱) - همانطوریکه تاریخ، در مارکسیسم استالیستی، به عمل قوانین ایدی (قانون توسعه نیروهای مولده، قانون ارتباط ضروری مناسبات تولیدی با خلعت (Caractère) نیروهای مولده و غیره) تقلیل می‌یابد، "شیوه تولید سوسیالیستی" تثبیت شده نیز بزودی مقابله می‌کند که تعدادی قوانین "عینی"، لازم به "ذات" خود، به آن نسبت داده می‌شود - که از آنجا، تکامل تاریخی بزودی می‌رود تا تجسر تدریجی در واقع (dans le réel) را باصطلاح نمایندگی کند - ولی باید تاکید کرد که با اینهمه، امتزاج آزاده‌گرایی و چبری‌گری در ایدئولوژی شوروی از بین نرفته است؛ در حقیقت، این ((امتزاج)) - در حالتی، که علی‌رغم همه چیز، شیوه تولید سوسیالیستی همچنان از طریق رویشا (مالکیت سوسیالیستی و دولت سوسیالیستی) تعریف می‌شود -، تقلیل‌ناپذیر است: پشاپرایین، ادغام آن ((امتزاج یا مسمجون)) در

انگسارهای \* اساساً چبری‌گرا و اکودومستی، سرچشمه، تناقض‌های پایان‌ناپذیر بشمار می‌رود -

از همان سالهای ۱۹۲۰، ظهور صورت ایدئولوژیکی "اشیاست اولیه سوسیالیستی" را مشاهده می‌کنیم - ((این امر)) بطور رسمی توسط حزب طرد می‌شود (ولی) بشکل جدیدی از شو ظاهر می‌گردد: ((بشکل)) خراج \* که استالین در سال ۱۹۲۸ اعلام می‌کند که باید به روستاییان تحویل شود (۳۲) - این صورت ((ایدئولوژیکی))، نقش گذرا ایفاء می‌کند - بعنوان توجیهی برای کلکتیویزه کردن اجساری و

\* در مقابل Schéma (وام گرفته شده از باقر پیرام در ترجمه کتاب "مباحث جامعه شناسی" اثر هانری مدراس و ژرژ گورویچ - محمد علی فرغی در "سیر حکمت در اروپا" و پجی مملوی در ترجمه کتاب "فلسفه عمومی یا مابعد‌الطبیعه" اثر پیل فونکیه، در مقابل این واژه، به ترتیب، معادل‌های "تمویز" و "شاکله" را قرار داده‌اند - \*\* تاکید از متن اصلی است - خراج را در مقابل Tribut قرار داده‌ایم - این واژه در زبان‌های اروپایی و معادل آن در زبان فارسی، از اصطلاحات دوره ماقبل سرمایه‌داری است که در سوسیالیسم استالیستی از دو ظاهر می‌شود: فرهنگ "زیر"، زمان راه یافتن این واژه از لاتن به زبان فرانسه را قرشهای چهارده و پانزده میلادی می‌داند و اشاره می‌کند که در ولایات از قرن دوازدهم بکار می‌رفته است - از جمله معانی آن در زبان فرانسه (و نیز در زبان فارسی) پرداخت سهمیه‌ای است از طرف مقلوب به غالب، دولت شکست خورده به دولت فاتح، دهقان به ارباب قفودال و به پادشاه -

در باره ریشه لغوی واژه Tribut در زبان لاتن، المسامه‌های جالبی وجود دارد که جای پرداختن به آنها در اینجا نیست - فقط اشاره کنیم که می‌توس Minos، پادشاه کوروسوس Grossos (قرشهای ۱۶ و ۱۷ قبل از میلاد) که بعنوان "متبدن کننده کرتی‌ها (Critois)"، "پادشاهی عادل"، "قانونگذاری عاقل" معروف بود، برای اشتقام از قتل پسرش، به آتنی‌ها خراجی را تحویل کرد که بر اساس آن هر آتنی می‌بایست هر سال - و به روایتی کبتر افسانه‌های هر ۹ سال یک بار -، هفت پسر و دختر را تحویل دهد تا توسط می‌نوتورس یا می‌نوتورس (Minotauros) یا (Minotaur) - دیوی یا سر انسان و بدن گاو سر - دریده شود و مورد شکار قرار گیرد -

برای برداشتهای وسیع و انبوه از تولید کشاورزی، بکار می‌رود. در اواخر سالهای ۱۹۲۰، ناگهان شاهد تزیی خواهم بود بتمام ضرورت تقدم توسعه صنایع سنگین و حوزه اول اقتصاد (که ابزار تولید را تولید می‌کند). این تزیی عملاً توسط حزب، هنگام پلشوم ۱۹۲۸، پذیرفته می‌شود. متقابلاً این ((تزیی)) "تفویژه" می‌گردد و حتی به نین نسبت داده خواهد شد (با "فراموش کردن" این امر که بظنر نین، این نوع توسعه، یکی از قوانین کاپیتالیستی بشمار می‌رود). این تزیی تحت یک شکل دگماتیك، یکی از قوانین احیاش کاپیتالیستی را بیان می‌کند. این ((تزیی)) در جریان سالهای ۱۹۲۰ و همزمان با شعار "آمنگها \* در یاره همه چیز تصمیم می‌گیرند" با خشونت ویژه‌ای مورد تاکید قرار می‌گیرد.

بنابراین، این جنبه از ایدئولوژی استالیانی بر اثر شیاهای بازتولید سرمایه، شکل گرفته است. این شیاهای، بطور تخیلی به نیازهای "بناي سوسیالیسم" و سپس به ((شیاهای)) توسعه آن تبدیل می‌شوند و بصورت سلاح ایدئولوژیک علیه طبقه کارگر در می‌آیند. بنام این شیاهای، پورژواری دولتی مواضعی را مورد حمله قرار می‌دهد که در مقابل فوق استثمار زحمتکشان قرار داشتند. سدیکا به نقش ابزار "تحقق برحافه‌ها" و "مبارزه برای تولید" تقلیل می‌یابد. آمنگها (Rythmes) ی کار، بیش از پیش بالا، به زحمتکشان تحمیل می‌شوند، توسل به "حرکهای ملدی" دامنه بی سابقه‌ای می‌یابد و سرکوب وسیع علیه کسانی اعنل می‌شود که با چنین توسعه‌هایی به مخالفت برمی‌خیزند. بامطلاح "قوانین اقتصادی سوسیالیسم"، یا سیستماتیزه شدن نسبی، بحتوان "اقتصاد سیاسی سوسیالیسم" معرفی می‌شود، این ((سیستماتیزه شدن نسبی)) کاری جز این نمی‌کند که شیاهای بازتولید گسترده \* آمنگ در مقابل Rythme، مانند آمنگ کار، آمنگ توسعه، آمنگ رشد و غیره.

سرپوش گذاشتن بر - و در همین حال، برسمیت شناختن - واقعیت‌های مشخص اجتماعی، تفویژه کردن ظواهر واقعی که با پاملن مناسبات اجتماعی در تناقض قرار می‌گیرند، پراکندن مدح و ستایش از وضعیت موجود و در همین حال، ((پراکندن)) حدیثی (Un Discours) که "پراتیک" را ششاه می‌گیرد و غیره. آنچه به تولید کالاشی و به طبیعت مقولات اقتصادی مربوط می‌شود، همچنان بطور شباتیک، در مرحله قابل تشخیص‌اند. در جریان سالهای ۱۹۳۰، بدقعات بسیار تأکید گردیده است که مقولات کالاشی و سرمایه‌داری، خابود شده‌اند یا، بدلیل تکنیکی، فقط شکل ساده‌ای از آن باقی مانده است؟ وجود باز تولید کالاشی و ((وجود)) لادون ارزش، در آن ایام، عموماً ضعی می‌شد.

در آغاز اولین برتامه پنجاهاله - در زمانی که احیاش اولیه به نهایت گسترده‌گی خود می‌رسد - ضعی وجود واقعی مناسبات پولی به این امر مشتهی می‌گردد که هرگونه مفهوم تورم - که گسترش می‌یافت - ملرد شود. وقتی که این دوره سپری می‌شود، قضایا تغییر می‌یابند. از سال ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳، وجود پول - هر چند بصورت "شکل ساده"، که می‌یابد دتالیج عملی مهمی را بهرآه بیآورد -، پذیرفته می‌شود. از این پس، استالین و سلولان اقتصاد، بروی "توقعات" حساب پولی (Calcul Monétaire) و نیز بروی ((توقعات)) سود آوری (Rentabilité) تأکید می‌گذارند. این معکوس شدن حدیث، محمول تناقضات عینی است که تبعیض‌شان اجازه نمی‌دهد تا الزامات ارزش پولی سرمایه، الی غیر النهایه، اشکار گردد. مهذا، در سالهای ۱۹۲۰، تأکید این توقعات عملی، سرچمان خود را در عرصه پراتیک پیدا نمی‌کند.

درسال ۱۹۲۳ است که یک تغییر تفویژه مهم پدیدار می‌شود (مقاله برتامه قبله اشاره شده، پامرجاشی لادون ارزش در سوسیالیسم را تأکید می‌کند)؛ مهذا، تزه‌های رسمی مربوط به مقولات اقتصادی بطور واقعی تغییر نخواهند کرد بلکه بیشتر تدلیق خواهند شد و بصورت

از طرف دیگر، ما با قوانین واقعی "شیوه تولید سوسیالیستی" مواجه‌ایم؛ در واقع، مسئله در اینجا (به گونه‌ای که اقتصاد سیاسی شوروی درک می‌کند)، بر سر قوانین تولید کاپیتالیستی است که بصورت قوانین اقتصادی سوسیالیسم تغییر شکل می‌یابند. ((این)) جابجاشی می‌تواند مستقیم باشد (قانون احیاش سوسیالیستی، قانون اولویت توسعه حوزه ۱ نسبت به حوزه ۲، لادون رشد لزوما برتر و غیره) یا غیر مستقیم؛ در این حالت ((آخری)) است که توهم مناسبت (Rapport) کاپیتالیستی - که بعتوان قانون شیوه تولید سوسیالیستی اعلام شده -، شکل حیرت آوری بخود می‌گیرد، بطوریکه "قانون توزیع بر اساس کار" جز تفویژه کردن یک تصویر (Répresentation) ساختگی - ایجاد شده توسط سرمایه‌داری - از دستمزد بمعنوان "قیمت کار" (Prix du Travail - Price Of Labour)، چیزی دیگری نیست.

سراجام باید به قوانین کالاشی، اساساً به لادون ارزش اشاره کرد. این ((قانون)) آخری، بمعنوان یک لادون موثر ولی محدود (حتی تبدیل یافته) برآثر شرایط "سوسیالیستی" ارزشیابی شده است. در حقیقت، این ((قانون ارزش)) مشتمل یک دگرگوشی بنیادی می‌گردد چونکه - اهدا بیانشگر این مسئله (همادطوریکه مارکس نشان داده) نیست که مناسبات اجتماعی از مهار تولید کشندگان می‌گیرند - در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، بصورت ابزار "بکار گرفته شده" توسط دولت برای برنامه ریزی و "کنترل" تولید اجتماعی در می‌آید.

وقتی که ایدئولوگهای استالیانی به وجود عینی این قوانین اقتصادی گوناگون و در همین حال به ضرورت انطباق خود با آنها و به "کاربرد" علاقه‌شان تأکید می‌گذارند، در واقع، آش ملم شورپاشی تهیه می‌کنند که پی بردن به هدف شان کار دشواری نیست. سیستم قوانین اقتصادی سوسیالیسم، بی تردید قلمرویی است که در آن، بهتر از هر جای دیگر، عملکردهای گوناگون ایدئولوژی استالیانی ظاهر می‌گردد:

تشریف‌تری تدوین خواهد یافت. مولفان آن مقاله، بین تولید کالای و تولید کاپیتالیستی تفکیکی پدیدارین (Radical) قائل می‌شوند؛ و علی‌رغم تأکید بر این امر که کار واحدهای تولید (Enterprises) سوسیالیستی دارای خصیصه‌ای مستقیماً اجتماعی است، در صدد این بر می‌آیند که پایه ((تئوریک)) داشتن ضرورت کالا و ((ضرورت)) قانون ارزش - بر اساس وجود "تفاوت‌ها در کار" و بر اساس شیوه‌های علی حسابداری (Comptabilité) - را نشان می‌دهند. این تئور، پس از مسائل اقتصادی ((سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی)) استالین، رها خواهد شد تا در اواخر سالهای ۱۹۵۰، در نزد پاره‌ای از اقتصاددانان ((شوروی)) از دو ظاهر گردد.

از نظر استالین، پابرجایی تولید کالایی و قانون ارزش در "سوسیالیسم" بر یک پایه حقوقی استوار است: وجود دو شکل از مالکیت سوسیالیستی: مقولات کالایی (کالا، ارزش، پول) در مناسبات بین دولت و کنخوها یا در سطح محصولات صنعتی، مفروش به واقعی (Effectives) بودن آنها (در اینجا نیز، تحلیل مارکس را دگرگون شده می‌یابیم، چرا که کار نه - بدهیوم اقتصادی ((آن)) - خصوصی ((بلکه))، بلافاصله اجتماعی قرض شده است؛ بر عکس، این مقولات ((کالایی))، در داخل بخش دولتی، مشاهده می‌کنند که به آنها خصیصه داده می‌شود که از اجزاء متشکله یک "شکل قدیم"، ضروری بدلیل تکلیکی (حسابداری و غیره) است. ((شکلی)) که با یک "محتوای نوین" - سوسیالیستی - معین (Déterminé) توسط وجود مالکیت سوسیالیستی، در اطفاق است - پدیدگفته است که استالین اعلام می‌کند:

"در قلمرو تجارت خارجی، ابزار تولید ساخته شده توسط واحدهای تولیدی ما، مختصات کالایی خود - چه از نظر شکل، چه از نظر محتوی - را حفظ می‌کنند، در حالیکه در مبادلات اقتصادی در داخل کشور، ابزار تولید، مختصات کالایی خود را

از دست می‌دهند، از کالا بودن دست می‌کشند، از حیطه عملکرد قانون ارزش خارج می‌گردند و چیزی جز ظواهر خارجی کالا (حسابداری و غیره) را حفظ نمی‌کنند (۴۴).

اقتصاد سیاسی سوسیالیسم، در اینجا خود را بشکل اقتصاد مبتذل (Vulgaire) جلوه‌گر می‌سازد - پدید بودن این ((اقتصاد سیاسی سوسیالیسم)) دو گانه است: از یک سو، ظواهری که بر پایه آنها بنا می‌شود، ظواهر سرمایه‌داری دولتی‌اند و از سوی دیگر، خود را به تئوری قتیسیسم مارکسی منسوب می‌دارد - در حالی که عملکرد اشتقادی آن ((تئوری)) را وقیحانه به عملکردی ستایش‌گراانه تبدیل می‌کند. این تبدیل، بعنوان پیش فرض، دگم "مالکیت سوسیالیستی" را در اختیار دارد - این آخری ((مالکیت سوسیالیستی)) همچنین بعنوان توجیه فغری هستی مقولات اقتصادی یعنی مناسبات تولیدی سرمایه‌داری نظیر ارزش اضافی، سرمایه و غیره بکار می‌رود - یک استثناء بر این قاعده نیست، دستمزد، بعنوان شکلی ارزشیابی می‌شود که هر کس "بر اساس کارش" در یافت می‌کند (و نه ابتدا بر اساس قیمت نیروی کارش). ولی این "دستمزد سوسیالیستی"، اگر حرف آیدوکل‌های استالینی را باور کنیم، از این بابت پدید می‌آید که بر پایه اصحاء سیستم مزدوری (Salarial) بنا شده است.

بظهور کلی، مقولات اقتصادی در تئوری استالینی گرایش بر این دارند که یک اشتغال محل بنیادی را متحمل شوند: از اشکال اجتماعی تولید - بیان مناسبات تولیدی معین - بصورت اشکال تکفیکی، "بکار گرفته شده" یا "کشور شده" توسط دولت‌رأسمه - موضوع برنامه ریز (Sujet Planificateur) - در اداره تولید اجتماعی‌اش در آید - مولفان راه‌معا (ی اقتصاد سیاسی) می‌نویسند:

"اشکال پرورشی مقولات ارزش، یک محتوای اجتماعی مستقار - حتی در اصل (Principe) خود - را پنهان

بر پایه -، بداندگوه که مستقر می‌شوند و تجدید تولید می‌کنند، سرپوش می‌گذارد - از یک سو، می‌بینیم که توهمات مربوط به شیوه تولید سرمایه‌داری - نشیسم کالا، پول، سرمایه - تا حد یک قدرت جدید ارتقاء داده می‌شوند و در همین حال، ((آن توهمات)) در نشیسم دولت ادغام می‌گردند و به اطاعت ((قتیسیسم اخیر)) در آورده می‌شوند - از همین جاست استتار تضادگوه توهم سیاسی (که بنا بر آن، این دولت است که جامعه را متحد می‌کند) و ((توهم)) حقوقی (که تریعی می‌کند تا تواضین اجتماعی، اقتصادی و غیره بر اساس آن الگوی حقوقی مورد توجه قرار گیرد که توسط موضوع (Sujet) ((یعنی)) دولت‌جامعه صاحب اختیار (Souverain) ارائه شده‌اند) و قتیسیسم سرمایه (در آنجایی که این ((سرمایه)) بعنوان عامل آگاه و فعال، ((بعنوان عامل)) مجس (Personnifié) تکامل اجتماعی، بشباهه حامل تمامی نیروهای مولده موجود و بالقوه در رابطه با کار، ظاهر می‌شود). ولی، از سوی دیگر، سرمایه‌داری دولتی یک دگرگونی بنیادی در پاره‌ای از اشکال تصویر (Représentation) تولید می‌کند، پنحوی که در نهایت، بنظر می‌رسد این خود سرمایه‌داری است که ((گویا)) لغو شده است - در واقع، خودبخاری متقابل (L'autonomisation Réciproque - Reciproca) اشکال متفاوت عملکردی

\* برای دخیال کردن و درک این بخش کم و بیش دشوار مقاله باید به چند عبارت قبول برگشت (به عبارتی که با "از یک سو" شروع می‌شود و مفهوم آن در طی چند عبارت تکمیل می‌گردد) و در اینجا (عبارتی که با "از سوی دیگر" آغاز می‌شود)، بحث مغایر آن عنوان می‌گردد: در آیدولوژی استالینی، از یک سو، توهمات مربوط به شیوه تولید سرمایه‌داری - نشیسم کالا، پول، سرمایه -، تا حد یک قدرت جدید ارتقاء داده می‌شوند و در نشیسم دولت ادغام می‌گردند - و از سوی دیگر، چنین جلوه‌گر می‌شود که گویا نظام سرمایه‌داری در کلیت‌اش و در تمامی اصحاء و اشکال آن لغو شده است.

می‌دارند؟ مقدم این مقولات بطور پنهانی تغییر کرده است؛ پول، تجارت، اعتبار در اینجا از ابزار پشای سوسیالیسم بشمار می‌روند" (۴۵).

بصورت شیئی در آمدن مناسبات تولیدی - بطور عام، متصل به تولید کالایی و سرمایه‌داری -، اما در سرمایه‌داری دولتی به نهایت خود سوق داده می‌شود، همچون گنه پلاواسطه آیدولوژی اقتصادی استالینی بکار می‌رود: بنا به این بینش، سوسیالیسم بشباهه سوسیالیسم دولتی درک می‌شود، بصورت سرمایه‌داری سازمان یافته در می‌آید.

یک چنین صورت بندی آیدولوژیک (که خطوط اساسی آن در آیدولوژی رسمی پندی به حیات خود ادامه خواهد داد)، بطوری شکل خاتمه یافته (Forme Achevée) آن تکنولوژی اجتماعی را تشکیل می‌دهد که بحیاری از تئورسین‌های سالهای ۱۹۲۰ - در ردیف اول بوخارین و پرونبرائوسکی (Preobrazjensky) - در صدد بودند آفرا بصورت علم آیدو "اقتصاد سازمان یافته" - "جامعه کارخانه" خیالی در آورده (۴۶) - ولی در اقتصاد سیاسی سوسیالیسم استالینی، این "تکنولوژی اجتماعی" چیزی نیست جز اقتصاد مبتذل سرمایه‌داری دولتی با ((استفاده از)) واژه‌های مارکسیستی.

\*\*\*

در زیایی متأثر از شرایط تاریخی انقلاب روسیه و هد انقلاب استالینی است [چیزی که شکل "مارکسیستی" و "لنینیستی"‌اش را توضیح می‌دهد] که آیدولوژی خاص استالیانیسم اشکالی می‌یابد؛ در همین حال، نیروی مناسبات اجتماعی - بهنگام تحمیل شدن مالکیت عمومی دولت بر



سرمایه یا اشکال متفاوت ارزش اضافی، (سود، اجاره مالکانه، بهره) ناپدید می‌شود- در این هنگام، به شیوه‌ای بسیار مستقیم، چهره وحدت سرمایه اجتماعی، سرمایه عمومی، خود را به شکل مالکیت دولتی تحویل می‌کند، ولی این "وحدت" نه آنچنان که هست بلکه بصورت معکوس آن معرفی می‌شود: پشاپه، وحدت باز یافته، جامعه یا خوبتر خوش-

ایدئولوژی استالینی، تراویده از بورژوازی دولتی، از ورای انقلاب از بالا، کلکتویزاسیون اجباری، استثمار وحشیانه میلیونها زحمتکش و سرکوب دسته جمعی، به تحویل حاکمیت خود می‌پردازد که کاپوس آن بر قرن بیستم سلطنتی می‌کند- پاری، این ایدئولوژی، به شیوه خود، پیانگر ظاهر واقعی (Apparences Réelles) سرمایه داری دولتی است- از همین جا است که، پی شریک، یک بخش از نیروی خود، تاثیر خود و بقای فسی خود - تحت اشکال کم و بیش تحول یافته در اتحاد شوروی همچون در جهان معاصر - را استخراج می‌کند-

توضیحات:

۲۴ - اصل پنجم قانون اساسی ۱۹۲۶ دقیقاً مشخص می‌کند که مالکیت سوسیالیستی، دو شکل را در بر می‌گیرد: "شکل مالکیت دولتی (داری تمام خلق)" و "شکل مالکیت تعاونی - کلخوزی" (مراجعه کنید به ژوزولر، "چهار قانون اساسی" قیلا (در ژیرنویس شماره ۱۲، ص ۲۸۹، "اندیشه رهائی" شماره ۵) اشاره شده، ص ۵۱)-

۲۵ - در زمینه طرح قانون اساسی م ل ((بطوریکه در ژیرنویس شماره ۲، ص ۲۸۷، "اندیشه رهائی" شماره ۵، توضیح داده شده، منظور از م ل نوشته‌ای از استالین است بنام "مسائل لنینیسم" (، ص ۷۵۲-

۲۶ - مصاحبا، ص ۷۵۲-

۲۷ - این تئ در ایدئولوژی کمونیسم چنگی حضور داشت (رجوع کنید به ۵- بوخارین، اقتصاد دوره گذار، ۱۹۲۰، EDI، ۱۹۷۹، در دوره

۳۰ - در این زمینه لازمست به اهمیت قانون ۷ اوت ۱۹۲۲، در پاره حفاظت از اموال دولت (همراه با حکومت‌های شدید)، تکیه کرد که استالین در آن ایام، پشاپه، "پایه مشروعیت انقلابی" توصیف می‌کرد (پیلان پرشامه اول، م ل، ص ۵۹۲)، ((قانونی)) که بزودی چون پایه مجموعه قوانین کهنری بکار گرفته خواهد شد، یک حقوقدان، در سال ۱۹۲۵، نوشت:

"برای تحقق وظیفه‌ای که منکی بر رسیخ دادن وجدان مشروعیت سوسیالیستی در میان گسترده‌ترین توده‌های زحمتکش است، نه فقط چاپ و اجرای این قوانین - که حاوی مجازات شدید برای حیف و میل کنندگان مالکیت سوسیالیستی است -، بلکه همچنین تفسیر آن - پیگوه‌ای که رنق استالین انجام داده -، بسیار پرمعنات و آذرا، از قطعه نظر سیاسی، تا حد یک اصل پاشکوه ارتقاء می‌دهد" (۱- استرین A.Estrine، حقوق کهنری شوروی، مسکو، ۱۹۲۵، به نقل از د- روسه D.Rousset، در "جامعه ستلاشی"، (پاریس، انتشارات) گراسه، ۱۹۲۷، ص ۲۸۶-

۳۱ - "راشما"ی قیلا اشاره شده ((در ژیر نویس شماره ۲۸))، ص ۴۷۹-

۳۲ - مصاحبا، ص ۴۰۲-

۳۳ - مصاحبا، صفحات ۴۳۴ - ۴۳۲

۳۴ - در اواخر سالهای ۱۹۲۰، در انترناسیونال (سوم)، اعتقاد از تئوریهای "سرمایه‌داری سازمان یافته" - که در سوسیال دموکراسی آلمان (بویژه توسط میلفریدینگ Hilferding تدوین یافته بود -، گسترش می‌یابد- در دوران بعد از جنگ، وارگا (Varga) مورد اعتقاد قرار می‌گیرد، زیرا که این فکر را به پیش کشیده بود که دولت‌های سرمایه‌داری می‌توانند یک "پرنامه ریزی" کم و بیش مهمی را بنا کنند- بهینش‌های "سرمایه‌داری سازمان یافته"، تاثیر تعیین کننده‌ای بر روی تئوریهای بوخارین و پرشوروافسکی داشته‌اند- طرد رسمی تئ اینها در عصر استالینی نهایتی پیدا کرد این امر فقط یکسکه که اقتصاد سیاسی سوسیالیسم چیز دیگری نیست جز چاپچاهی مدل "سرمایه‌داری

تپ بسیار رایج بود (رجوع کنید مثلا به ۱- پرشو پراژینسکی E.Preobrajensky که اثر اساسی او بر پایه آن ((تئ)) بنا شده است)- در نیمه دوم سالهای ۱۹۲۰، پاره‌ای مباحثات در زمینه این امر انجام یافت، بدینگونه است که ژینویف در سال ۱۹۲۵، بهنگام بحث از بخش دولتی، از "سرمایه‌داری دولتی" سخن می‌گوید که توسط استالین مورد سرزنش قرار می‌گیرد- در سال ۱۹۲۷، بنظر می‌رسد که اجماعی\* در این زمینه صورت می‌گیرد، بدینگونه است که لاپیدوس (Lapidus) و اوستروویتیاخف (Ostrovitianov) در فشرده اقتصاد سیاسی‌شان، با تکیه‌ای جزم‌گرایانه به یک دستکته در نوشته‌های لنین - در نوشته‌ای تحت عنوان "در پاره تعاون" (۱۹۲۴)، که در آنجا از بخش دولتی بعنوان "بنگاه‌های اقتصادی (Enterprises) از نوع معقول سوسیالیستی" سخن گفته بود -، این تئ را ارائه می‌دهند- متذکر شویم که در سالهای ۱۹۲۰، رایج بود که فقط طبقه کارگر، پشاپه "مالک" بخش دولتی تلقی شود(و در سالهای ۱۹۳۰، "تمامی خلق"، درست است که در این قاصه، حذف تمامی استثمارگران "پشاپه طبقه" انجام یافته بود...)-

۳۸ - آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (URSS)، "راشمای اقتصاد سیاسی"، چاپ دوم (۱۹۵۵)، ایدیسون سوسیال (پاریس)، ۱۹۵۶، ص ۴۵۲- تاکید از ما ((دویندگان مقاله)) است-

۳۹ - دلیق‌تر اینکه، استالین تاکید می‌کرد که "انقلاب از بالا" نه از طریق انضجارها "بلکه با عبور تدریجی از رژیم بورژوازی سابق در روستا به یک رژیم جدید" صورت گرفته است- او "رفقا"ی را که به انضجارها علاقه وافر نشان می‌دهند، سرزنش می‌کند- و این عقیده را ابراز می‌دارد: "قانونی که بر گذار از کیفیت قنیم به یک کیفیت جدید، از طریق انضجارها، حاکم است"، یک پروژه اجباری برای جامعه‌ایست که به طبقات مشخص تقسیم شده است، "و نه ابتدا برای جامعه‌ای که دارای طبقات مشخص نیست" (مارکسیسم و مسائل زبان شفاهی، یکن، ELE، ۱۹۷۴، ص ۲۶)-

\* در مقابل Consensus، مافقد برخی از مترجمان فارسی، واژه اجماع را قرار داده‌ایم\* و اجماع بطوریکه می‌دانیم، توافق (و حداقل رضایت) عده‌ای است بر سر یک مسئله مشخص-

سازمان یافته با مدل "سوسیالیستی" ((استالین))-

۳۵ - این مفهوم همچنین در طی سالهای ۱۹۴۰ بویژه در نزد ووزناسکی (Voznessensky) پیشم می‌خورد که بهینش‌های او (پس از حذف سیاسی، سپس فیزیکی‌اش در سال ۱۹۴۹) افشاء خواهد شد-

۳۶ - تعریف ((این)) قانون، توسط استالین، بصورت یک اصل مسلم اخلاقی و در شکل حقوقی ارائه شده است:

این ((قانون)) بصورت اجراء در آمده است، چرا که اقتصاد سوسیالیستی یک کشور جز بر اساس قانون توسعهده مامانگ اقتصاد ملی نمی‌تواند متحقق گردد-

او می‌افزاید که این قانون، امکان پرشامه ریزی تولید اجتماعی را بطور صحیح فراهم می‌کند ولی "نهایت امکان را با واقعیت عطفی گرفت" - برای این امر، لازمست که این قانون را مورد مطالعه قرار داد، آذرا مهار کرد، آفرا - با پرپادشتن پرشامه‌عالی که "مشررا تش" را کاملاً متعکس کند -، بصورت اجراء در آورد (مسائل اقتصادی سوسیالیسم در ا- ج- ش- س، ایدیسون سوسیال، (پاریس)، ۱۹۵۵، ص ۹)-

۳۷ - چند مسئله مربوط به آموزش اقتصاد سیاسی، Pod Znamen Marksisma شماره ۷۸، ۱۹۴۲، این متن در The American Economic Review، سپتامبر ۱۹۴۴، جلد ۳۴، شماره ۲ به انگلیسی ترجمه شد- ترجمه دیگری از آن به فرانسه در Revue Internationale، شماره ۶، ژوئن/ژوئیه ۱۹۴۶ انتشار یافت-

۳۸ - ولی در هر دوره، اراده‌گرایی و چیری گری همزیستی می‌کنند و بنحوی پیچیده با هم ترکیب می‌شوند- سالهای ۱۹۴۰ را در واقع می‌توان بعنوان دوره گذار ارزیابی کرد-

۳۹ - ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی چاپ شده بعنوان فصلی از "تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) ا- ج- ش- س" و تجدید چاپ یافته در "مسائل لنینیسم" (نوشته استالین))-

۴۰ - اقتصاددان ل- سگال (L.Segal)، در سال ۱۹۲۴،

از طریق افزایش و تکمیل پیوسته تولید سوسیالیستی هر پایه یک تشکیل برتر، شیوه‌های مادی و فرهنگی لایه‌معل در حال افزایش تمامی جامعه را بحد اکثر تأمین کردن" (مسائل اقتصادی ... قبل اشاره شده، ص ۴۲)\*

۴۴ - همانجا، ص ۵۶

۴۵ - "راهنمای"ی قبل اشاره شده، ص ۴۲۷\*

۴۶ - تصویر (L'Image) جامعه سوسیالیستی پشایه "تصویری از بنگاه تولیدی بزرگ یگانه (Grande Entreprise Unique)، در سوسیال دموکراسی آلمان گسترش یافته است. آفرا در نزد کافوتسکی می‌توان یافت؛ و نیز ((در)) فرضیه (Hypothèse) هیلنوردیشگ در باره "کارتل عمومی" (Cartel General) - همچنانکه گرایش سرمایه مالی در آن ایام شامی می‌سازد - چون سیبای آینده بدافاصله (Préfiguration Immediate) سوسیالیسم. این تصویر را (هر چند که عملکرد تصویر آن، بنا به افراد، اهمیت فاشناوی داشته): از لنین تا تروتسکی، از بوخارین تا پریو برائشکی و غیره بکار گرفته‌اند.

"تروتسکیست‌ها و راستگرایان" را از این بابت مورد انتقاد قرار می‌دهد که گفته‌اند:

"قواخین" یعنی "حرکت (Mouvement) می‌تواند خارج از دیکتاتوری پرولتاریا عمل کند".

او اضافه می‌کند:

"در اقتصاد شوروی، قانونی وجود ندارد و وجود نخواهد داشت که بتواند در خارج از دیکتاتوری پرولتاریا عمل کند. هر قانونی که خارج از دیکتاتوری پرولتاریا عمل کند نه یک قانون حرکت بسوی سوسیالیسم، بلکه قانون حرکت به عقب، بسوی سرمایه‌داری است" (اصول اقتصاد سیاسی، ESI، ۱۹۲۶، ص ۵۷)\*

۴۱ - طبقه در حاکمیت، بدون هیچگونه ایهام ممکن، جنگ را پشایه سمت تعیین کننده‌ای برای تعیین حاکمیت سیاسی خود ارزیابی می‌کند. استالین در سال ۱۹۴۶ می‌گوید:

"پهروزی ما ((در جنگ))، قبل از هر چیز، بدین معناست که رژیم اجتماعی شورایی ما فاتح شده است، ((بدین معناست)) که رژیم اجتماعی شورایی ما با موفقیت آزمایش آتش جنگ را از سر گذرانده است و سرحالی (Vitalité) کامل خود را به اشیا رسانده است" (معلق ایراد شده در جلسه رای دهندگان حوزه انتخابی استالین در مسکو، ۹ فوریه ۱۹۴۶، کلیات آثار، جلد ۱۶، N.B.E. (کتابفروشی فورمن بتون، پاریس))، ۱۹۷۵، ص ۱۹۰) - (نویسندگان مقاله مشخص نمی‌کنند که تأکید در نقل قول از استالین یا از آنهاست. دو پراختزها در میان نقل قول، مانند همه جا در این ترجمه، از ماست)) -

۴۲ - نگاه کنید به شارل پتلایم، مبارزات طبقاتی در ا. ج. ش. ص، جلد دوم، صفحه ۳۴۱، زیر نویس شماره ۲ و صفحه ۳۲۴\*

۴۳ - که با این عبارت، توسط استالین، تعریف می‌شود:



... از نگاه دیگران

عکسها



کتاب و نشریه



از نگاه آراد(م) ایل یکی



از نگاه فریدون ایل یکی



روزانه‌ها...

گاه روزانه‌های دیروز... و امروز...

